

مهاجرت چهارمین سالگرد انقلاب ۵۷ و سده کارل مارکس

ناسیونالیسم، کمونیسم، مارکسیست-هو مانیسیم

و

انقلابات آفریقا-آسیا

اثر: ریبا دونایفسکایا، نویسنده 'ایران، انقلاب و ضد انقلاب'

بفصلنامه

مبارزه ادامه دارد: در مورد علیه خمینی - حزب جمهوری اسلامی،

چگونه انقلابی مورد نیاز است؟

و

پرشکفتار مترجم برجای فارسی

از انتشارات انجمن آزادی

7684

ناسیونالیسم، کمونیسم، مارکسیست، هو مانیسم

و

انقلابات آفریقا-آسیا

اثر: رایا دونایفسکایا

ترجمه از متن انگلیسی، چاپ :
LABOUR CLUB 1962
CAMBRIDGE UNIVERSITY
ENGLAND

بازمطابقت

مبارزه انجمن دارد، در مورد علل و عوامل و شرایط جمهوری اسلامی
و نوع انقلاب مورد نظر است.

از انتشارات انجمن آزادی

شماره ۱۳۶۲
7685

پیشگفتار متوجه برچاپ فارسی

۷ سال بعد از انقلاب ۵۷ ایران، ما هم اکنون در سال سدهٔ مبارکس قرار داریم. این صرفاً یک تصادف نیست بل سالی است که بالاخره میتوان مارکسیسم مارکس را بعنوان یک تمامیت دید، چرا که فقط حال است که کارهای دههٔ آخر زندگی در دفاتر قومشناسی را که وی در آن آنچه ما امروز جهان سوم میخوانیم رو آورد در اختیار داریم. ما امروز برای اولین بار میتوانیم ببینیم که مارکس در تمام زندگی بعنوان یک انقلابی دائم در حال بروراندن این مسئله بود که چگونه از نو آغاز کنیم؟ ما از درون یک انقلاب بالفعل بیرون آمده ایم. انقلابی آنچنان توده‌های و در تدارک طولانی اعتصابات آنقدر بیکوره که به یک اعتصاب سیاسی عمومی تبدیل گشت و شاه و حامیش امپریالیسم آمریکا را از قدرت بزرگشید. ولی امروز زیر تازیانه ضد انقلاب پسر میریم، ضد انقلابی که از درون خود انقلاب سر بیرون آورد و چنان وحشیانه دست به نابودی آن زد. بنابراین میباید از خود بپرسیم چرا به همین اجازه دادیم تا آن غلیان خود انگیخته را غصب کند، تو کویس که او، خیمه، بیان این غلیان بنیادین توده‌ها برای آزادی بود؟

بد نرا ز همه اینست که امروز شکست را بنیای خود قرار دهیم و چنان کنیم که کویی بخاطر عقب افتادگی تکنولوژیک ایران - که لیبرالها تخریبها بطور انوماتیک به "عقب افتادگی توده‌ها" ترجمه‌اش میکنند - را می برای فراتر رفتن جنبش وجود نداشت. این نوع جبرگرایی که کل انقلاب را با

خمینی، با محقق افتادگی توده‌ها، بائیسکت، شناسایی میکند، مسلماً جایی را برای رفتن باقی نمیگذارد. آنچه مورد نیاز است نگاه نزدیکتری به انقلاب است که با آنچه نتیجه پایان یافته بنظری رسد شروع نمی نماید بلکه برای پاسخگویی به این مسئله که بعد از سرنگونی چه میشود به پروسه انقلابی روسی آورد. این آنجیزست که ترجمه و انتشار ناسیونالیسم، کمونیسم، مارکسیست - همومانیسیم و انقلابات آفریقا - آسیای رایاد و نایفسکا یا که در آغاز انقلابات جهان سوم نوشته شده و امروز حتی از دهه ۱۹۶۰ هم مربوط تر است را الزام آور ساخت. در آنوقت این هشدار بود برای آنکه این انقلابات بدون یک فلسفه انقلاب ممکن است یکجا بنیانجامند. امروز آن هشدار هم یک واقعیت تراژیک است و هم اشاره باینکه چگونه میتوانیم از نو آغاز کنیم.

نویسنده این جزوه، رایاد و نایفسکا یا، بنیانگذار مارکسیست - همومانیسیم در آمریکا است که طی یک چرخه درگیری در جنبشهای مختلف انقلابی، سه اثر جامع تئوریک - فلسفی در مورد فلسفه انقلاب مارکس و انکشاف آن بعنوان دیالکتیک رهایی برای عصر حاضر برشته تحریر در آورده. این آثار عبارتند از: مارکسیسم و آزادی از ۱۷۷۶ تا امروز (۱۹۵۸)، فلسفه و انقلاب، از هگل تا سارتر و از مارکس تا مائو (۱۹۷۳) که مورد انسال برای سده مارکس تجدید چاپ گردیده‌اند، و آخرین اثر تازه از چاپ خارج شده‌اش روزالوکازامبورگ، آزادی زنان و فلسفه انقلاب مارکس این سه اثر آنچه او یک تریلژی انقلاب (Trilogy of Revolution) برای عصر ما مینامد را بوجود می‌آورند که بعنوان جنبشی از پرتیک به تئوری که - با طغیانهای نوین در تولید (اتوماسیون)، در شناخت (بخصوص در اروپای شرقی، اما همچنین در آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و نیز در بخشهای سیاهان در خود ایالات متحده) - خود فرمی از تئوری بود شروع گردیده، و اکنون هم مارکسیستهای بعد از مارکس و هم تمامی شعریستینبارا بمقابله فراموشداند تا به حد فلسفه ارتقا پیدا کنند.

در ۱۳۵۶، بهنگامیکه انقلاب ایران آغاز گردید، او در حال کار روی اثر اخیر خود بود. این او را به پیرواندن اثرات و بی‌آمدهای انقلاب

۱۹۰۵ روسیه - لهستان بزرگ ، بخصوص انقلاب ۱۹۰۶-۱۱ ایران
 سوق داد . بطوریکه در ایران در پیدایش اولین انجمن (سوویت) زنان
 در تاریخ ، انکشافی عمیقتر از انقلاب روسیه را یافت . کار روی کتاب اخیرش
 سبب شد که با استقبال تظاهرات عظیم زنان آزادیخواه ایرانی در روزین -
 الملی زن (۱۷ اسفند ۵۷) شناخته و اهمیتش بمشابه کشایشی برای فصل
 دوم انقلاب و نیز بُعد بین الملی آنرا بر شمارد . وی اینرا به همراه تحلیلی
 از پسر و پهای ظهور یافته در انقلاب در نامه سیاسی - فلسفی ه فروردین
 ۵۸ خود " ایران : انکشاف و تضادهای دوران انقلاب " بنگارش بر آورد .
 این نامه و سایر نامه های فلسفی - سیاسی وی که دنبال کننده سیر
 انقلاب و ضد انقلاب میباشد همگی در جزوه ای جداگانه تحت عنوان
 " ایران : انقلاب و ضد انقلاب " چاپ شده اند . از آنجا که مقدمه دونا -
 یفسکایا بر حجاب فارسی این نامه ها (" سارزه ادامه دارد " برای نبرد
 علیه خمینی - حزب جمهوری اسلامی چه انقلابی مورد نیاز است ؟ " مهر
 ۱۳۶۰) در آن واحد هم در بردارنده یک جمع بندی از دوره انقلابی
 اخیر و هم چشم اندازی برای آینده است ، حجاب بعد آنرا به ضمیمه
 جزوه حاضر ضروری دیدیم .

آنچه دونا یفسکایا در جهان سوم شاعده ارد نه جغرافیا ، بلکه
 ابعاد نوین انسانی ، نیروها و انگیزه های نوین برای تجدید ساختمان
 اجتماع برآغازهای جدید بود که بلیغشان درست نقطه مقابل عقب افتادگی
 تکنولوژیک است . همان که اولین دولت کارگری در روسیه عم به ضد خود
 - سرمایه داری دولتی - در تئوین شده بود ، او مفهوم نوینی از انقلاب
 پایه نهاد و آنرا بصورت رابطه بین انقلابات کشورهای از لحاظ تکنولوژی
 پیشرفته و کشورهای از لحاظ تکنولوژی عقب افتاده شرکت نمود .

برجسته کرد - سرور شایم سرمایه برای رهایی که نسیخواهد تعیین -
 کند و این تکنولوژی باشد و با متن نقطه حرکتی جدید برای انقلاب جهانی
 در آن امتناع ، با سازشست دونا یفسکایا به ریشه های عمی مارکسیسم آغاز
 شد . این بنویه خود مانود کننده مارکسیسم مارکس بود و روشن میساز
 که مارکسیستهای بعد از مارکس ریشه در مارکسیسم ناکه داشتند چون

کارهای همه آخر کار سر برداشته‌اند نبوده . او یک فلسفه کامل انقلاب را بازیافته بود که در آن تعین کننده نه تکنولوژی بلکه خود انسان‌شناسی موجودات انسانی است که نه فقط نیروی بلکه شعور انقلابیند .

نخستین بودن و عقبی سوالات فلسفی ای که این جنبشها مطرح کردند در واقعیت‌گرایا را برآورد داشت تا این ایدیه بدیع خود که "جنبش ازپراتیک خود برمی آید" است . را بیشتر نشان داد . مسئله کشیدنی این بود که جنبش از پراتیک، انقلابی است . پراتیک را شناخت در صورتی می‌کند ، گاهی برعکس ، که بنظر خودهای جدید از شناخت در صورت راجع‌ها انسانی یا تکنولوژی بود که حال خود شعوری را برای برقراری راجعه جدیدی از شعوری به پراتیک . بصری میطلبید . درهفته چنانچه مادر برزواندن وحدت جدیدی بین شعور و پراتیک در پراتیک، حاصل اثرات خیانت آشکاره ، یقینا عقیده‌ی مرتکب را پایتخت او می‌کند که برای رفتار کردن اثرزیهایی خلاقی بوده‌های نخین می‌بینی ، نه نه کنند تا انقلاب می‌تواند .

تفاوت در انقلابات آمریکا که به فاصله بعد از انقلاب آواز فریاد هم در این اتم نه است . آغازهای انقلابات آمریکایی همچنین، حتی در آمریکا نشان ، اعلام مارکسیسم بعنوان عوام‌نشم بود . بی‌لومنتی . آگاهی عقب افتادنی تکنولوژی ، نیاز به صنعتی کردن، جهان بر مبراهلی سنگینی میکرد که آنها به یک از دو وقت سرمایه جهانی - آمریکا - یا روسیه - رو آورده . بدون توجه به بی‌شکوهی خود سرمایه‌های معشومان پایه انقلاب و دواشم، راه‌نیز از راه - ایونکو بازارهای باقی نمی‌ماند .

و انقلابی اما چیزی نبود، مضمون‌خیز و فاصله دل‌بانه را یکسوف می‌کند . و نخین در انقلاب ایران هم قدرتی تا هم هم ضعیف عظیم را آشکار می‌سازد . همان پیش ایران زار تا راه انقلاب خودهای عظیمی بود که بود آسازید اکنده شد و مردم لایه‌های وسیعتر و عمیقتری از جامعه را بر روی همه نه باله‌های انقلاب آورد . و همه روزها خود را بر زمین استبداد شاهی که در هر به سه مدترین ساهمهای تکنولوژی بود را در همه قدرت .

بر دست‌های از همه سوزنی شاهر، شکنش است، در دمای خا که توده‌ها

بود، توده‌هایی که خود را نه فقط بلکه شه‌ور انقلاب احساس می‌کردند، شه‌وراهایی که سرکاره‌خانه‌ها شه‌ورویافت، ارکانهای شه‌ور آزادی کارگران، کنترول کارگران سرزنس‌دگس خسر، بودند. آسماں تمام تروه مد اوم دولتی یازده اسلمه والته همواره یا تحصیل ایدئولوژی اسلامی یار گرفته شد تا آن شه‌وراهارا استخاله ر همد، و این بعضی سرکوب تمام ابتکاراتی بود که خارج از مخالفت یا شه‌وران بزرگ قرار داشت. عمن امر سرهور جوانان بیگار و دانشجو که سرسنگرها یازده به نبره پرداختند هم صدقی می‌کند. بستن دانشگاهها وعتسی مدارس یار گرفته شد تا آن مراکز فعالیت انقلابی - و فعالیت در این دوره هم‌عین بعضی جستجو برای ایدئه‌های نوین انقلابی بود - را خاموش کنند. جنبش‌گوری برای خود تعیین سرنوشت کردن که در مرکز انبک نوین بود، و درصدا ره در عتانی زمینها و تصرف کارگری کسترده‌ترین هم‌عز ادا ره دارد. بسیج عزاران تازه زبان براب ه روزشالی علیه خصمی بااعلام "درطالع آزادی، جای آزا دی خالی است"، دروضح بخشیدن به هدف انقلاب اولین بود. حقیقت مسلم اینست که این نیروهای انقلابی عمیقین هم‌انها می بودند که سعی درتحقق انقلاب ازصوب براندا زی شاه به آزادی بالفعل وروابط نوی انسانی نبودند. اما آئیه بهمان اندازه حقیقت دارد فاصله عتار و عمل انبک بیون مارکسیست از توده‌های درحرکت است، فاصله‌ای که درنقطه اوج انقلاب به یک جدایی مطلق رسیده.

چپ درعوی احساس یار الزام دردیاره سازناده می‌کردی سررای عمای بالانقلاب، نند نمودن خود مفهوم انقلاب را انتداب کرد تا جایی که بیان آنرا با خصمی شناسایی کرد. در نتیجه، دنیاالغوری از "ضد-امپروالیسم" ای عمیقین دنیاالغوری از هدف او از انقلاب گردید. ما که امروز شه‌ورانه نسبت به ضد انقلاب خصمی باخبر گشتیم مسلما نمی‌باید یاردیکر ش تدانک برای انقلاب را به اشتراک می‌توانیم محدود کرده و خود را دردیور شه‌وراد انهای صرف - انبشار "مرگ بروخشی" بجای "مرگ برشاه" - به عنوان نیروی متحد کننده غوطهور سازیم. نه (کل تجربه انقلاب دلب می‌کند که طخور را فقط بصورت آنچه علیه اش مستقیم بیان نکنیم. آنچه مورد نیاز است، پد اصل متحد کننده نوین است که

(و)

بر نقطه اوج بدست آمده در موقع انقلاب بنا کند . *

این حقیقتی است که انقلابی که بود دیگر در حال جریان نیست . ولی تجربه عدلیبی که توده‌ها در آفرینش آن انقلاب و بااستثنای اولین نسیم آزادی بدست آوردند ، باین سادگی‌ها معو نمیگردد . خلافتیست بنیادین نیروهای متنوع انقلاب - کارگران ، جوانان ، زنان ، اقلیتها (بخصوص کردها) - که همچنین بمعنف آگاهی نوینی نسبت بانچه امکانپذیر است بود ، در خلاشی که ضد انقلاب خمینی بوجود آورده غسری نخواهد شد . در مقطع کنونی ، بهنگامیکه بحران عینی از هر زمان عمیقتر و سختی توده‌ها بیش از پیش است ، آن آگاهی میتواند نیروی تجدید حیاتبخش برای مبارزات توده‌ای گردد . و در این موقع است که آغازی نوین در خود مفهوم انقلاب قطعی میگردد ، مفهومی که با بر شمارش آنچه خواستار شحستیم ، چشم اندازی از ریشهکن سازی کامل جامعه کهنه راکسوده و زمینهای برای يك انقلاب بالفعل شود . بنابراین حتی است که برای از نو آغاز کردن ، باتدارک شوربلا خود برای مرحله بعدی انقلاب شروع کنیم . امیدوارم سهم این جزوه ، به نقطه حرکتی در این مسیر تبدیل شوند .

مبارزه ادامه دارد

نهای - ۱۹۸۳ و ۲۰

* در نطق اصلی کفرانسی که "مرکز تحقیقات و پژوهش ایران" در واشنگتن دی سی (۳-۲ آوریل اسال) برگزار نمود ، رایا دونایفسکایا چنین دیدی از تعامیت کارهای مارکس بعنوان آن اصل متحدکننده نوین را برداشت کرد . وی در صحبت خود در مورد "امروزی بودن هومانیزم مارکس در سدهٔ مرگ مارکس" بخصوص بر روی اهمیت کشفیات نوین دههٔ آخر حیات مارکس بعنوان آنچه تمام مارکسیستهای بعد از مارکس را بسرای ملاقات کردنش بمقابله می طلبید انکت گذاشت .

فهرست :

صفحه

۱	مقدمه :
۱	واقعیات افریقا و سیاستهای جهانی
۵	تقری اجمالی به دهه ۱۹۵۰
۹	انقلابات افریقا-آسیا
۹	بین افریقاییان
۱۲	در اثنای مخالف جیان
۱۲	مرحله جدید در سرمایه‌داری و سرمایه‌داری دولتی
۱۹	بوروکراسی روشنگر و بوروکراسی کارگری
۲۳	آسیالیم نمی‌تواند توسط یک اقلیت، یک حزب برنده شود.
۲۴	یک نقشه نظریت جدید در تئوری : ملیاتیایی ازین سلسله امپریالیسم
۲۷	تئوری انقلاب مداوم تئوسکی در پیرتو انقلاب چین
۲۹	عساکریم هوامانیم

ضمیمه :

۲۰	مبارزه ادعا دارد اثر دیمه خینی - حزب جمهوری به چه نوع انقلابی نیازمند است (مقدمه ویژه راجب لاریس امسا) ۳ ۱۳۶۰ ۱۳۶۰
----	--

مقدمه:

واتحیات افریقا و سیاستهای جهانی

۱۹۶۰ سالی بود که ۱۶ ملت آفریقایی آزادی خود را از بریتانیا و فرانسه بدست آوردند، و تئیکه بلوئیک فکریکرد میتواند درحین حفظ تصرف اقتصادی و نظامی خود برکنگوه بدان استقلال تشریفاتی سیاسی اعطاء کند. مردم کنگویی در ایالت شوتمند کاتانگا با این واتحیت نویسن روبروشدند که امپریالیسم سفید میتواند از طریق یک دست نشانده سیاه صحبت کند. ۳ روزگونا بعد از آفریتش جمهوری کنگوه موسه چومسه (Moise Tshombe) "استقلال" کاتانگا را اعلام کرد و نخست وزیر پاتریس لومومبا (Patrice Lumumba) از سازمان ملل متحد درخواست کمک نمود. در این دخالت سازمان ملل، فرم جدیدی از مبارزه بین دغول اتنی اتحاد شوروی و ایالات متحده ریشه بسته بود.

عملکرد خوشحف در سازمان ملل برای این طراحی شده بود تا دنیا را به روسیه بنفع دخالت سازمان ملل درکنگر داده بود رابه فراموشی بسیار. او علیرغم تاخیر قیلن اثر بر اعزام سربازان سازمان ملل، با بیرون آوردن کفتش روی میز کومیدن معترضانه آن، سیاست روسیه و سازمان ملل را درانظار جهان از عم جدا کرد. او با جانبداری از پاتریس لومومبا درکنر نودی برای ذهن آفریقا- آسیا بود. زیرا این لومومبا بود که بر "مرزهای قبیلهای، یک جنبش حقیقتا ملی برای استقلال ساخته بود.

7693

علت درخواست لوموسا از سازمان ملل این بود که وی فکر میکرد بخاطر حفظ استقلال میتواند هم روسیه و هم ایالات متحده را مورد استفاده قرار دهد. اما قبل از اینکه بتواند مورد استفاده قرارشان دهد، خودش مورد استفاده واقع شد.

قتل لوموسا نتیجه اجتناب ناپذیر زد و بند امپریالیستی آمریکا یا امپریالیسم بلژیک علیه جنبش ملی کنگویی لوموسا بود. بمحض اینکه معلوم گردید خروشچوف بسهم خود قصد دارد بابهروبرداری از این قتل توسط شناسایی و حمایت از رژیم آنتونین کیزنگا (Antoine Gizenga) بجایایی ایجاد کند، اشک تماشایی که رئیس جمهور کندهی و سفیر سازمان ملل ریختند بکناری رویده شد.

این بقایله طلایی سلطه سازمان ملل - ایالات متحده سرکنگوز و اورانیوم، کوبالت و تیتانیوم آن (منجر به پاسخ سریع آمریکا شد. روسیه عقب نشینی کرد و به مقیوش در سازمان ملل والسیرین زورین (Valerin Zorin) دستور داد که قطعه نامه ارائه شده سیلان، جمهوری متحده عربی و لیبیا که به سازمان ملل اختیار "استفاده اعمال قهر برای توقف جنگ داخلی" را میداد و توت نکند.

قابل سوال است که سازمان ملل بتواند جنگ داخلی در کنگورا متوقف کند اما ناتوانی اش در متوقف کردن مارزه آمریکا - روسیه برای قدرتیابی برجهاان حتمی است. اکنون خطر تجزیه در این کنگوی حصیت زده میباشد. هم اکنون ۲ آلمان، ۲ کره و ۲ ویتنام وجود دارد جان آیا باید ۳ کنگو وجود بیاید؟

۱۹۶۰ - نهمه عذاب مارزه برای آزادی آفریقا بود. آفریقای همسا حتی درجایی مثل آفریقای جنوبی آیا رسید که شکست خوردند هم بسا متأثر کمیدن بوده‌ای ندرنامه همایشان و فریاد برآوردن شدادانه سرزمین ما" (Izwe Letru)، جهان را تکان دادند. در قنا و کینه بداییسی که آنها استقلال سیاسی کسب کردند، شروع به مواجهه با مارزه برای استقلال اقتصادی نمودند. ۱۷ ملت تازه استقلال یافتن متولد شدند: آفریقا، جمهوری آفریقای مرکزی، حاد، جمهوری کنگو، یکی سامبالوژیک

ودیکوری فرانسوی، راجهویی، کابین، جمهوری اسلامی بریتانیا، ساحل عاج، مالاگایی (ماداکاسکار سابق)، مالی (سابقا سودان فرانسه)، نیجریه، نیجریه، سنگال، سومالی، توگو و ولتایک.

تا آخر سال برناریترین گوشه‌های حاکمیت برتوی طلب سفید با انضمام حاکمیت دیکاتوروری ترور "ساکت" آفریقای پرتغال، نرواقتانسی شد. فدراسیون سر روی والنسکی (Sir Roy Walensky) توسط حزب متحده استقلال ملی "کت کاوند" (Kenneth Kaunda) در رود زیا شمالی، توسط "حزب کنکوه مالاوی" دکتر باند (Banda) در نیا زانسد قویا بیمارزه طلید شد. با اینکه بسیار بدیهی است که "چند نژاد نژاد" روی والنسکی تنها نام دیکوری برای سیاست فاشیستی آپارتید (Verwoerd) میباشد، لیبرالهای سفید پوست کنیا و رود زیا پرسید هاند که چرا یک حزب سیاسی ناسیونالیست و نه "چند نژادی" باید بعنوان حامل آزادی در آفریقا بکار گرفته شود. باین سوآن که توسط کمیته کولین موریس (Reverend Colin Morris) پرسیده شده، کت کاوند چنین پاسخ داده است:

"وتمی به ملل آفریقای ای که استقلال مورد سلطان را بدست آورد - هاند نگاه کنید، معلوم میشوند که در هر مورد آورنده راه حیل یک جنبش ناسیونالیستی بوده است. تاکنون هیچ حزب سیاسی چند نژادی برای آفریقای ما کسب استقلال نکرده است.

ما فقط به حقوق آفریقای ما توجه نداریم، ما برای حقوق انسانی مبارزه میکنیم، حقوق غیر قابل سلب تمام انسانها. در کبر بودن ما در مبارزه علیه مزوئ امپریالیسم و استعمار بخاطر این نیست که عاملان آن سفید پوستند، بلکه بدین خاطر است که جوانب بدش بسیار بیشتر از خوبهایش میباشد.

اکنون میباید اضافه کنم که با اعتقاد من تنها پاسخ موثره مشکلات مربوط به تاسیس شدن ما اینست که بریتانیا با حسن نیت قدر ترا از گروههای اقلیت به اکثریت یعنی آفریقای ما منتقل کند. من تریب اطمینان دارم در وضعیت حال ای که آفریقای ما احساس خواهند

نمود موجب گذاشت آنها شده و میگذارد گذاشته مانده است
 شود، و بدینگونه در رودزبای شمالی دولت جدیدی متولد خواهد
 شد که در آن سیاهان نه بضرر یک نژاد واحد بل بخاطر نفع
 همه سرشنینانش حاکمیت میکنند چراکه اکثریت هیچ و اهمی از
 گروههای اقلیت نخواهد داشت. (حکومت سیاه، بخشی بین
 کنت کاوندا و کولین موریر)

نوران فعالین بنیادین 'خلاق' مردم آفریقا در طی یک دهه کوتاه
 نقشه آفریقا و از آنجا نقشه جهان را بازسازی کرده. از همان ابتدا
 و تئیکه این جنبش هنوز تحت الشعاع انقلابات آسیا و خاورمیانه قرار
 داشت روشن بود که در انکشاف جهان مرحله‌ای کاملاً نوین، مرحله‌ای
 عالیتر، بدست آمده است.

و تئیکه این جنبش بدو در حین چند جهانی دوم در ماداکاسکار
 فرانسه، و بعد از چند در کنیای بریتانیا ظهور کرد، باینکه خیل اعمال
 قهر روبروند. اما تجربه مائو مائو (Mao Mau) به امیرالایسم بریتانیا
 درسی آموخت - اینکه از این به بعد می‌باید بامید حفظ اشیاء
 اقتصادی، با سایر مبارزات استعمار طلبانه با حسن نیت رفتار شود.

فرانسه دوک با اینکه از چند طولانی تلختر با انقلابیون مسلمان
 الجزایر هیچ نیاموخت، از یزوک "نه" کینه کوچک آموخته بود که
 میباید در مستعمرات سابق آفریقای سفلی تغییر روش دهد. از آن موقع
 موج عظیم آزادی حثان امراضوریهای سابق بریتانیا، فرانسه و بلژیک
 را فرا گرفته که در ۲۰ سال کوتاه ۱۹ ملت مستقل - آنها که فوق‌الشرع
 شد باضافه قنا و کینه - در آفریقا ظهور یافته‌اند. آزادی، سرنوش
 دیران را عم اعلم کرده است. * ۱۱۶۱ تا حال شاهد انراقتشدن
 نانکاتیکا بوده و حتی در جایی چون کنیا که یک عامل مستعمراتی ضد
 انقلابی سفید وجود دارد هم روشن است که رزمندگان آزادی قصد
 تاخیر ندارند. آویز آزادی در سراسر آفریقا، غرب و شرقی، شمال و جنوب
 بصدا درآمده است.

*Freedom's handwriting is on the wall for others

نظری اجمالی به دهه ۱۹۵۰

در حالیکه آفریقای ما بسوی آزادی میخروشدند، رهبران روسیه برای بهبود آری از مارکسیسم منحرف خاص خودشان همیشه حاضرند. اینکه کمونیسم امروزی یکسره با ایده های مارکس مخالفت میورزد توسط سرکوب وحشیانه انقلاب مجارستان آشکار گردید. نقشی که خروشچف در تابستان ۱۹۶۰ در سازمان ملل ایفا کرد توسط ۸۱ حزب کمونیستی که در سامبر ۱۹۶۰ در مسکو ملاقات میکردند به ثبوتی ای در مورد "دموکراسی های مستقل ملی" ترجمه شد. آنها که حاضرند باید کنند که روسیه حداقل در آفریقا برای آزادی ایستادگی میکند میتواند به کارنامه دهه ۵۰ نگاه کند. نزدیکتر بیانه ازند.

رهبران روسیه تا سالهای ۴-۱۹۵۳ علاقه بسیار کمی به آفریقا نشان داده و قوام نکرومه (Kwame Nkrumah) را یک آلت دست ناسیونالیست برای امپریالیسم بریتانیا خواندند، برجسی که قبلا برای نیروی هندوستان ذخیره شده بود. کمونیسم روسی به جهان غیر متعهد بخصوص در آفریقا لافل باین دلیل که کسی را در آنجا نداشت مظنون بود. کسی هم نبود که یا آن یک جیبه نودهای موجود بیورد. نه پروتاریای قابل توجهی وجود داشت و نه بورژوازی بوسی آفریقای قابل ملاحظه ای. روشنفکران طبقه متوسطی که جنبش رادیکالی میگردند نه در مسکو بلکه در غرب تحصیل کرده بودند. اگر اینستان آرزویی داشتند که داشتند. این نه کمونیسم روسی بلکه پسان آفریقای کمونیسم بود. عجالتا همانطور که در مورد قنا، اولین کشوری که استقلالش را بدست آورد، میشد مشاهده کرد، رهبری بد بریتانیای کبیر نزدیکتر بود تا به روسیه.

خروشچف جهان نوینی را در حال ظهور میدید که هیچ چیز می مدین روسیه نبوده و تمایلی به پیروی از راه روسیه نشان نمیداد. او می باید دخالت میکرد مبادا که این جهان نوین را از دست بدهد.

نتیجه ایفای نقش در سازمان ملل و حمایت ادعایی نامحدود ۸۱ حزب کمونیست از موزارسی های مستقل ملی بود .
 در ۱۹۵۶ خروشچف برای اولین بار اعلام کرد که جنتا میریتا لیبتی "اجتناب ناپذیر نیست" سخنرانی معروف وی علیه استالینسیم در کنفره بیستم حزب کمونیست روسیه به خروشچف استالینیست اجازه داد تا از این به بعد تحت پرچم "دسته ناپذیر مارکسیسم لنینیسم" حرکت کند . از اینرو در برابر کشورهای که با خون و عرق خود آزادیشان را بدست آورده بودند میتوانست بعنوان مبلغ يك تئوری رهائی ظاهر گردد .

استالین زدایی ، اولین اقدام در تغییر خط روسیه بود . اما آنچه در خروشچف اواخر دهه ۱۹۵۰ اعتماد بنفس و اعتماد خارج از حد ایجاد کرد ، قمر صوبی (اسپاتنیک) بود . در دایک استالین به بیطرفان مکرر صورت کنتره کامل بر آنها مشکوک بود . خروشچف آنها را در بغل قشود و بایشان گفت میتوانند راه مستق خود را بروند . مانیفست جدید توضیح داد که "یک دوره جدید تاریخی در زندگی بشر آغاز گشته است . ای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین که آزادی خویش را بدست آورده اند شروع به شرکت فعال در سیاست جهانی کرده اند . اگر کسی باینکه "سیاست جهانی ؛ سیاسی کمونیستی است شک دارد بگذار مانیفست را بخواند !

درسی که خروشچف در "سیاست جهانی" به جهان آفریقا ، آسیا و آمریکای لاتین میدهد - که جنتا "مقدرا اجتناب ناپذیر نیست" - به پیروی باین معنی میباشد که روسیه قمرهای صوبی و آی سی بی ام ها سیاست را تابع سیاست غرب میکند . برعکس ، روسیه قهرمان "همزیستی مسالمت آمیز" میزرد چون جنگی که "مقدرا اجتناب ناپذیر نیست" بدین معنی می باشد که غرب از اینکه نتواند به جنتا کوچک آغازگر مثل عام اتی شود ، بر روی بچی نازک قدم برسد دارد . بنابراین "موزارسی ها" مستق ملی - روان معن است در مبارزه علیه امپریالیسم ملی فراوری گشته ، و روسیه در کف با بنابر هر آنچه از دستش برآید انجام واحد داد

بنيك كلام، " همزیستی مسالمت آمیز" بمنزله پروژاندن با احتیاط هر-
بحرانی، از کنگو گرفته تا کوبا، میباشد.

برای کویز از تکه شدن بین دو قطب سرمایه داری دولتی در حال
جنگ آمریکا و روسیه، توده های آفریقای می باید مستقیماً به کارگران
کشورهای از لحاظ تکنولوژی پیشرفته چه روسی چه اروپای غربی یا آمریکا
روسیا روند. در چنین بستری است که می باید به مبارزات آمریکا و اروپا
علیه اتوماسیون، باجدایی بین کارفکری ویدی اش، نگاه کرد.

خودانگیزدگی سیاهان آمریکا از زمان تخریم موفق اتوماسیون در
بوتنکامری و بخصوص از زمان تحصن ها، برای انقلاب آفریقا ضعیف قدرتی
میشاند. این نیست که سیاه خودشان را با انقلاب فقط. بعنوان مسئله
رند پوست شناسایی میکند. مسئله اینست که او در زندگی هرروزه خود
در مبارزه اش با جامعه موجود، انقلابی است و در نتیجه درکی بلاواسطه
و عمیق از مفهوم انقلاب آفریقا دارد. و سیاه بخاطر جایگاه منحصر-
بفردش در زندگی آمریکا، برای کل طبقه کارگر آمریکا يك محرك است.

در تظاهرات توده های لندن علیه کشتار شاریویل و در جنبش تحریم
کالا های آفریقای جنوبی، مردم غامی بریتانیا با تمام آنها که در آفریقا
برای آزادی می جنگند يك نزدیکی نشان داده اند. این نزدیکی به
تظاهرات ابراز همدردی محدود نمیشود و در بیطن مبارزه روزمره علیه
سرمایه داری قرار دارد.

بدون کمک اکثریت کارگران یا کشورهای از لحاظ تکنولوژی پیشرفته
نه انقلابات آفریقا و نه آسیا میتواند از استثمار سرمایه داری و برنامهریز
دولتی برخوردار نگردد.

وقتی من ابتدا در روشن ۱۹۵۶ انقلابات آفریقا را تحلیل کردم
پرسیدم که آیا " این بیداری عظیم می باید محدود ماندن در
منزل نیمه راهی بر سر تلاقی بود. آیا می باید یک از دو قطب سرمایه
دولتی - روسیه یا آمریکا - را انتخاب کند؟ "

بنظر من پاسخی که آنتونچ، در اولین چاپ این - زوه، بآن سوال

دادم امروز همچون ۲ سال پیش معتبر است .

رایسا دونایفسکایا

آورگسل ۱۹۶۱

دیترویت ، میشیگان

ایالات متحده آمریکا

7700

انقلابات افریقا - آسیا

نیجریه با جمعیتی ۳۵ میلیون بزرگترین کشور آفریقای غربی است که در ۱۹۶۰ در مواجهه با استقلال مجدد با این مسئله روبرو گردید که آیا استقلال بمعنی يك ملت نوین خواهد بود یا بمعنی امکان تداوم استثمار امریالیستی در کشوری که از لحاظ جغرافیایی و قبیله‌ای منقسم می‌باشد.

آیا بیاید بین کمونیسم و "تجدید سلاح اخلاقی" (Moral Rearmament) که هر دو بیک اندازه کامل مسلح اند، یکی را انتخاب می‌کرد؟

پان افریقائیسم

بنظر می‌آید که نقطه عزیمت تشویک برای نوع جدیدی از ناسیو - نالیسم که پان افریقائیسم نام دارد فلسفه‌ای است که دکتر دبلیو. ای. بی. دبوئیز (W.E.B. DuBois)، تاریخ‌دان برجسته آمریکایی و بنیانگذار جنبش نیاکارا برای حقوق کامل سیاهان آمریکا در ۱۹۰۷، انکشاف داد. "ما" سفاهه همانطور که برای دبوئیز مفهوم انکشاف سیاه آمریکایی شواره بر "۱۰ با استعداد" یعنی بود، فلسفه پان افریقائیسم اثر هم بر مبنای مفهوم همزاد "۱۰ با استعداد" یا "موشندان متفکری" که

از روی نهاد های امپریالیستی کار کنند قرار داشته است . اولین اظهاریه او در ۱۹۱۹ میگوید : " نژاد سیاه از طریق هوشمندان متفکرش . . . برقراری نهادی تحت مجمع ملل برای مطالعه مشکل سیاه را مطالبه میکند ."

با چنگ دوم جهانی صحنه کاملاً عوض شد . اینبار توده های ملیونی آفریقایی طلب آزادی کرده و میکنند . آنها در راه آزادی از قزنها استثمار امپریالیستی هستند ، استعماری که همواره چهره ای سفید در برداشته . آفریقا برای آفریقایی ، اکنون بمعنی بدست گرفتن سر - نوشت خویش است نه تمویض ستم سفیدچهر با ستمی سیاهچهره ، هر چند که آن تمویض در ابتدا شاد بیخش باشد .

از طرف دیگر ، هدف پان آفریقانیسم بعنوان یک تئوری ، ب مفهوم یک ایالات متحده آفریقایی بود که شاه نشین های چون اتیوپی و پانگامهای امپریالیسم آمریکا با گردانندگان بومی سیاهش مثل لیبیا را هم شامل میشد . در میان رعبرانیکه برای رهبری جنبش برخاستند - و تعداد آنها بی که قبلاً مارکسیست بودند هم کم نبود - مسئله تعیین سر نوشت یک ملت به مسئله بدیورت و قدرت تنزل داده شد . تنها از بعد کار بود که آنها جستجوگر ایدئولوژی ای که مناسب بنا قدرتشان باشد میکرد یدند .

همانطور که در مورد نویسنده فقید هند غربی جورج پاد مور (George Padmore) میتوان مشاهده کرد ، این امر یقیناً بمنزله تجسم خوش بنیادین آزادی نبود . او تا قبل از جدانش از کمینترن ، ربع قرن جزو سلسله مراتب آن بود . جدانش ب معوض آنکه بنیادین باشد تشکیلاتی بود . حال که مردم آفریقا هم قدرت دولتی بدست می آورند ، معلوم گشت که تفکر کمونیستی یعنی سرمایه داری دولتی اواز هر زمان دیگری عمیقتر ریشه بسته بود . اتحاد شوروی برایش قدرت دولتی ای که بآن چشم امید داشت باقی ماند . نه فقط از قدرت دولتی روسیه نبریده بود ، بلکه [بلکه] قصد بریدن از عمیق قدرت دولتی ای - منجمله

۱- جورج پاد مور ، Pan Africanism or Communism ،
The Coming Struggle for Africa

بریتانیا، فرانسه، سوئد و آمریکا که فکر میکرد ممکن است مورد استفاده قرارش دهد را هم نداشت.

در همان زمان یاد مور خود را به قنا، اولین دولت مستقل آفریقایی، بعنوان "مشاور در امور آفریقایی" نخست وزیر نگره متصل نمود. او قنا و نگره را "پان آفریقانیسم در عمل" خواند.

سپس نگره در راستای پان آفریقانیسم، محمد قهر، نهر و بیطرفی آسیای را بهم پیوند زد. همانطور که یک هواخواه بیانش کرده (نگره) (ریکی از برجسته ترین حوادث تاریخی پیشنهاد برنامه های بر مبنای ایده های مارکس، لنین و کاندی طرح کرد . . . ۱- از این که بگذریم، منظور از نزدیک شدن چنین پان آفریقانیسمی کاتالیزور کردن جنبشهای آفریقایی و دادار کردن نشان به کار در درون نظام سرمایه داری دولتی است.

این بدان معنی نیست که مسائلی بدانگونه باقی خواهند ماند. یک خیزش بنیادین برای آزادی باین سادگی ها مطیع نمی شود.

۱- ج. ر. جانسون (J. R. Johnson), *Facing Reality*.

صفحه ۷۷. تصدیق میکنم که ترکیب کردن مارکس، لنین و کانسیدی شاهکار بزرگی است. اما برای جزوه نویسی چون ج. ر. جانسون گسه برای ایالات متحده شورایی اروپا، ایالات متحده شورایی آسیا، انقلاب جهانی، مبارزه علیه "نفس بوروکراسی، خود تحرک زایی توده ها، و نیروها و انگیزه های جدید برای تجدید ساختمان جامعه بر مبنای آغازهای کاملاً نوین، چنان بعد از آن سخن صیقلت بفرجام رسیدن بنا

نگره به عنوان معروف نوین، یکانه معروف نوین، واقعا تا ترانکیز است.

چیز دیگری برای اضافه کردن نیست مگر اینکه به همراه عملت بگویی "آه،

یوریک بیچاره، میشناختمش. Alas, poor Yorick, I knew him.

۲- خواننده علاوه بر اتوبیوگرافی نگره، دنیا، میتواند از اصول

وی و نیز اصول سایر رهبران آفریقایی چون لئوپولد سنکور (Leopold

Sangor) در شماره اکتبر ۱۹۵۸ *Western World* که حاوی میا-

حشای در مورد "استقلال و حق حاکمیت مردم آفریقا" میباند، یک

بازرسی سریع کند.

انقلابات مستعمراتی عصر ما ۲۲ کشور جدید درخاورد، و خاورمیانه و آفریقا به رصه وجود آورده اند. این موج تاریخی بهیچ وجه سر خود را در آفریقای غربی طی نکرده است. جبرسد به آفریقای شرقی، آفریقا شمالی و آفریقای جنوبی آیارتیند زده. حتی اگر عجالنا خود را به آفریقا غربی عم محدود کنیم، مسئله صنعتی کردن بهیچ وجه یک راه یکطرفه سرمایه دارانه نیست.

با اینکه هنوز توده بزرگ سرمایه جهانی قدرتمندند، بعضی اینکه انتکای ملت‌های جدید از حکومتها به مردم عامی کشورهای اول لحاظ تکنولوژی پیشرفته منتقل شود، آنها دیتر محکوم به ماندن در منزلت نیمه راهی برسر تلاق تاریخی نخواهند بود.

بگذارید فراموش نکنیم که جنگ کره نامحبوب ترین جنگ در تاریخ آمریکا است در همین اینکه جنگ الجزایر در بین جوانان فرانسوی که بجنگ فرستاده شده بودند، فراخواننده شورشهایی بالفعل گردید. قدر - تنهای موجود این علائم را اشتباهی نمیخوانند؛ آنها واقفند که به ایشان گفته شده که دست از انقلابات آفریقا - آسیا بردارند. از طرف دیگر بنظر میرسد که رادیکالهای قدیمی به معاف کردن توأم با "حمدری" این انقلاب و نگاه عالمانه تمایل دارند که حاکمی از اعتقادشان باینست که برای آفریقا و آسیا هیچ راهی مگر صنعتی - کردن سرمایه داری باز نمی باشد. عدم قابلیت آنها در اینکه از لحاظ فکری به عصر جدید قدم بگذارند، چیزیست که به تئوری گذشته وفاکنند امروز زمین کجی میکند.

در انتهای مخالف جهان؟

ما عموا آمریکا از لحاظ جغرافیایی، صنعتی و نه فقط بر حسب قدرت بلکه همچنین تا آنجا که کارگران پیشرفته مدعا غیر سیاسی اش مد نظرند، نیست به آفریقا در انتهای مخالف جهان قرار دارد. طبقه کارگر آمریکا نه فقط برای روشنفکران اروپایی بلکه حتی برای کارگران اروپایی یک مدعا بنظر میرسد. آنها روزمذکیش در بسیاری از

از آن است. نشانه بارزتر، مبارزات روزمره‌ای است که کارگران علیه شرایط کاری که آنها را بردگان مزدگیر میکنند انجام میدهند. مبارزه روزمره علیه شرایط کاری که کل فعالیت دوران زندگی آنها را میدل به زائده‌ای از ماشین غول‌پیکر انومانیزه شده می‌نماید که هم از آنها کار زیاد از حد کشیده و هم از کار بیگارشان میکند.

اینکه این دونوع مبارزه درد و قطب مختلف جهان درجه‌موقع کجا و چگونه در مبارزه‌ای واحد برای یک جامعه نوین بهم بیامیزند، تاحدی بستگی باین دارد که جنبشهای رعایی ملی درجه‌موقع کجا و چگونه به سؤال از اینجا به بعد چی؟ پاسخ دهند.

مرحله جدید در سرمایه‌داری: سرمایه‌داری دولتی

واضح است که جنگ جهانی دوم فقط بدین خاطر پایان یافت که روسیه و آمریکا، این دو رقیب جدید برای قدرت جهانی، برای آنموقع باندازه کافی کشیده بودند. کویی بخاطر اثبات اینکه صلح تنها وقفای ناآرام بین دو جنگ است، آنها سرتاسر جهان را علامت‌گذاری کردند: ۲ آلمان، ۲ چین، ۲ ویتنام.

در حالیکه روسها تاراج هرچه در شمع دید بود، از آلمان شرقی تا فنلاند، را شروع کردند، آمریکا این یگانه فاتح غنی دریافت که به‌عوض گرفتن باید بدید. آمریکا "بخاطر نجات اروپای غربی از انقلاط پرولتری بدفاصله "برنامه مارشال" (Marshall Plan) را آغاز کرد. آمریکا اصلا نمیتوانست من انقلابات مستعمراتی که در آنموقع در حال پایان بخشیدن به امپراطوریهای "متفقین بیروزش" (بریتانیا و فرانسه) بودند را بخواباند. خاور دور، خاور میانه، مدیترانه، آفریقا، همه مطواز ظمیان بودند. بنابراین همچنین می‌بایست به برنامه "نقطه ۴" (Point 4) - کمک به کشورهای توسعه نیافته - روی آورد. روسیه هم دریافت که چنانچه بدو اعد در مسابقه سلطه جهانی باقی بماند، می‌بایست "کمک به کشورهای توسعه نیافته" خودش را شروع کند (زیرنویس در صفحه بعد)

در زمانیکه سرمایه‌داری در این مرحله از انکشاف و زوالش نرسه از بازار تولید "و" سرمایه مازاد" بلکه از افت نرخ سود در تناسب با حجم سرمایه بکار انداخته شده در عذاب است، از طرفی برای روسیه و از طرف دیگر برای آمریکا مشکل اینست که سرمایه از کجا بیارند تا به کشورهای توسعه نیافته بدهند. بیک کلام، کل سرمایه لازم بسرای کشورش بطور اسفناکی نامکفی است. این امر چگونه پدید آمده؟

مادری عصری زندگی میکشیم که حتی از نقطه نظر "اقتصادی محض" هم پیشگویی مارکس در مورد فروپاشی سرمایه‌داری از تشریح به همستی منتقل شده است. دهه ۱۹۵۰ مشخص کننده مشکل سرمایه بورژوازی محاسبات تنگ سرمایه‌دارانه بوده در حالیکه در آن واحد روشن ساختن زنده این فرض نهایی مارکس گردیده که سرمایه‌داری حتی اگر "سرمایه تمام ۲۴ ساعت روز" (کارگر) را عملاً تصرف کند "فرو خواهد آمد" باشد.

استدلال مارکس اینست که چون ارزش اضافه فقط از کار زنده ناشی میشود، سیستم فروش و خریدت. معیناً افزایش تضاد منتهی انکشاف سرمایه‌داری که بر این استثمار قرار دارد در استفاده از کار زنده کمتر و ماشین آلات بیشتر است. تضاد بین نیاز هرچه گسترده میزان کار زنده برای بحریان اندازه تن میزان هرچه بیشتری از کار و در آن واحد یک ارتقوسیع بکاران و یک افت در نرخ سود ایجاد میکند.

بنظر من آمد سود سرشاری که در دوره اوج امپریالیسم از تاراج آفریقا و استعمار شرق بیرون کشیده میشد، پیشگویی مارکس را تقویت میکند، بلکه نه فقط اقتصاددانان بورژوازی بلکه حتی مارکسیستهای به قامت روزالوکزامیور، نوشتند که بجای انتظار افت نرخ سود برای انحلال

(زیرنویس صفحه قبل) - اولین اعلان نسبتاً عمده جانبی اینرا میتوانستند در (Soviet Economic Aid)، جوزف سر. برلینر - (Joseph S. Berliner) بخوانند.

۱- سرمایه جلد ۳، ص ۶۸، همچنین نگاه شود به کتاب مارکسیسم و آزادی، قسمتی که "در هم شکستن سرمایه داری بحرانهاست"

سرمایه‌داری، عمان بهتر که منتظر "زوال ماه" شویم. ^۱
 حقیقت اینست که هرچقدر هم حجم سودها آید اریابند، و هر قدر هم
 سخنی بیرون کشیدن ساعات پرداخت نشده کار بزرگوارگران سنگینی
 کند، برای در جریان نگهداشتن سیستم دیوانه سرمایه‌داری با همان
 انبساط سودآوری بی‌زمانی هرچه گسترده‌تر، باندازه کافی سرمایه تولید
 نمیشود. همان‌طور که بحران جهانی ۱۹۲۹ اینرا در کشورهای پیشرفته
 نمایان ساخت، انقلابات آفریقا-آسیا هم در دهه ۵۰ حتی در زمان
 رونق مکتوف ساختند که برای توسعه اقتصادهای توسعه نیافته سرمایه
 کافی وجود ندارد. تا زمانی که نیروی محرکه تولید کم‌کم انباشت ارزش
 اضافه (ساعات پرداخت نشده کار) - چه برای کارخانه‌های خصوصی
 چه برای سقینه‌های دولتی - باقی بماند، تقای طبقه حاکمه برای
 تصرف تمام ۲۴ ساعت کار انسان هم در ایجاد سرمایه کافی برای صنعتی
 کردن "سرزمینهای عقب افتاده" درمی ماند. تئوری و واقعیت چنان
 بهم نزدیک شده‌اند که امروز مشکل بتوان کسی را پیدا کرد که مدعی
 وجود مازاد سرمایه در نقطه‌ای از جهان گردد. وقتی به اقتصادهای
 عقب مانده‌ای چون هند، چین، آفریقا و آمریکای لاتین نگاه شود، این امر
 (بقیه از صحنه قبل) آزادی انسانی و جلد ۳ سرمایه نام دارد و مفهوم
 تئوریک مارکس در برابر زمینه فروریزی ۱۹۲۹ بی‌بازد . . .
 ۱ - همان‌طور که در مارکسیسم و آزادی نوشته "سرمایه واحد" ذکر
 می‌شود، سرمایه‌داری است که "رعبری اشتراکی" شرکت خود را می‌سازد، در مرحله
 خاصی یا کارخانه عالی خود کار یا یک جت بعب افکن خواهد داشت
 اما نمیتواند برای رشد استنادار زندگی توده‌های کارگران توقف کند.
 ممکن است بتواند از آنکال انراطی تر بحران‌های معمولی تجاری-لو-
 گیری کند، اما حتی در درون خود جامعه هم نمیتواند از بحران درونی
 تولید فرار نماید. . . هم‌اکنون است که مارکس در سراسر سرمایه پافشارت
 میکند که یا خود بخشی از آن، برنامه کارگران آزادانه متحده شده را
 دارید، و یا ساختمان سلسله مراتبی روابط در کارخانه و برنامه‌هاستنداد
 را. . . هیچ بیانی‌ای وجود ندارد (۱۳۶ س)

دیدگی بنظر می‌رسد. این درآرویی غربی، آمریکا و روسیه بهمان میزان دیدگی است. اکنون ایندولوپکهای سرمایه‌داری بعد از قرن‌ها سلطه جهانی بی‌باید اذعان کنند که دروسوم جهان هنوز درکسنگی مفرط بسربرده و یک سوم دیگر مشغول ابداع راه‌هایی برای تصرف هرچسه بیشتر کار کارگران است.

بین سرمایه‌داری خصوصی و دولتی در این [امر] هیچ تفاوت اساسی ای موجود نیست. سال ۱۹۶۱ تا پیدی دراماتیک بهمراه آورد. در این سال روسیه مقتدر، بزرگترین پاداشی که برای دادن به اولین قضاوند جهان بیوری کاکارین بخاطر دستاورد خارق‌العاده کشتن بدور مدار زمین میتواند پیدا کند، اعداء یک آبارتمان و اتاقه به او، عسکر و دوفرزندش بجای دو اتاقی که تا آنوقت در اشتغال شتافته میبانشد.

اقتصاد دانان دوران دایشی وجود دارند که با دیدن بن بست نوید آینه سرمایه‌داری، در آرزوی فروش ایده "آنتروناسیونالیسمی" مسیحی " به غرب" اند. آنها احساس میکنند که آکرنوعی بر ناه اجزایی برای بنای آن ایده بیروتر ابداع نمایند، طایفه سرمایه‌دار " فشار بیش از حد" متحمل نشده و در عین حال برای رهبران مناطق عقب مانده هم که در آنصورت در مقابل کمونیسیم توتالیتری یعنی سرمایه‌داری دولتی، " سرمایه‌داری مکرراتیک" را انتخاب خواهند کرد، با اندازه کافی مقبول خواهند بود.

یکی از این اقتصاد دانان دوران دیشی باربارا وارد (Barbara Hard) است که تیسه نازومه نخست وزیر قنا برای ارائه یکسلسله " سخنرانی درباره امور جهان" در دانشگاه تننا انتخاب شده بود. او گفت: " دردیره اوج برداخت وام خارجی، معاملات خارجی آمریکا بسختی بین پنجم بریتانیاست. . . درد امروز جهان کمبود سرمایه است نه مایوزات سرمایه‌داران رقیب برای سرمایه‌گذاری در خارج".^۱ با این وجود خانم وارد سید و احمد غرب را راضی کند که هم

۱ - باربارا وارد، Five Ideas that Change the World، ص ۱۳

سرمایه‌گذاری کند و عمیق‌تر محابا بدعهد. او "بُرد" غرب را تنها از این طریق می‌بیند. از اینرو و توفش بر کمبود سرمایه، او را از ارائه تئری باز-نمیدارد که "قدرتمندان" می‌توانند به آفریقا و آسیا آنقدری که اقتصاد آن کشورها "در این مرحله" قادر به "جذب کردن" می‌باشند، ببرد از بند. او در واقع اصرار می‌ورزد که کل میزان مورد نیاز "حتی یک درصد درآمد ملی آمریکا نیست".^۱

ضحک، کلمات "در این مرحله" است. او تا "کند" میکند که در واقع این عقب‌افتادگی کارگران - "کبود نیروی انسانی کارآزموده"، یک عامل شدیداً محدود کننده است - می‌باشد که اقتصاد را وادار به قبول ذره ذره منتهی کردن میکند. این صدمه دادن "تا به دهه" یعنی نه کمتر از نیم قرن، بدرارازا خواهد کشید! معلوم است خانم وارد هیچ عدلهای ندارد. اما شریقی که کسب آزادی را می‌کند عدله دارد. خالقهای آفریقا - آسیا قصد ندارند منتهی کردن اقتصادشان را (چهره به به اصلاحات ارضی و تحدید سازماندهی کاست) چند قرن بدرارازا بمانند. دقیقاً همین سرعت جلزونی نوسازی اقتصاد در عمدت است که باعث روی آوردن مشتاقانه دنیای سیاه بسوی چین شده است. اما چرا چین در حال کشیدن خاداه جدیدی به صنعتی کردن بود. باغصب و در تئوری ساختن مفهوم مارکسیستی رهایی و استفاده از آن برای رسیدن رژیم فاسد جیانگ کایجک، قدرت چین مانو در جذب مردم سیاه جهان بطور مستقیمی افزایش یافت. نه چند کره و نه اولین نصرت تبت، در برداشت آزادی و انرژیهای خلاقانه تازه رمانده جهت تجدید سازماندهی رژیم نیمه فئودالی بر بنیاد همی نوین تعبیری داد. بنظر می‌رسید که چین با برنامه‌های مدل روسی اثر در همایسه با سرعت جلزونی صنعتی شدن عمدت، جهش مستقیمی بدون جهان اول احاطه تکنولوژی پیدا رفته نموده، تولید فولاد بریتانیا را بمقابله می‌آید.^۲

۱ - باربارا اوارد، *Interplay of East and West*

۲ - (Ygael Gluekstein) ایشر گلوکسنتین، *Mao's China*

عمدنتین اثر لئو چاو کینگین (Chao Kuo-Chin)

ولی بزودی معلوم شد که "جهش بزرگ" به پیشی "هم که انجام شده بود، بر روی کمیته توده و نه برای آنها صورت گرفته بود. آنچه در نتیجه رنج ازبام تا شام در حال استقرار بود نه یک جامعه نوین بلکه توتالیترانیسم سرمایه داری دولتی بود. سعی چین مائو برای طی مسیری بهتر از روسیه از طریق کار سرپا زبانه‌ای، انضباط سرپا زبانه‌ای، و زندگی سرپا زبانه‌ای در آنچه حزب کمونیست چین "جرات" کمون " نامیدن آنرا بخود داد، باعث تجدید نظر ملتهای جدید سپاه شد. این نیست که طغیان تبت همسان عظمت انقلاب مجارستان یا شوراهای کارگری بود، اینهم نیست که تبتی‌ها اولین کسانی بودند که علیه کمونیسم بوروکراتیک طغیان کردند. سالها قبل، دهقانان وینشام در مبارزات تسلیم‌ناشدنی خود علیه امپریالیسم فرانسه از عویش مین روی بر تافته بودند. اما در آنه‌وقوع زمان آن فرانسه‌سید، بود تا سایر مردم سپاه تکاهی دوباره به کمونیسم آسیایی بیاندازند. اما امروز آفریقا نیز آماده بزیر سوال بردن راه صنعتی کردن چین است.

بورکراتهای روشنفکر و بورکراتهای کارگری

بزرگترین مانع در راه انکشاف بیشتر این جنبشهای رهایی طلبی از جانب بوروکراسی روشنفکری‌ای که برای "رعبری" آنها ظنهوریافته، ناشی میشود، بهمین نحو بزرگترین مانع در راه فائق آمدن طبقه کارگر بر سرمایه داری، بوروکراسی کارگری‌ای که رعبریتر میکند است. از وقتیکه کسادى ۱۹۲۹، ورشکستگی سرمایه داری مالکیت خصوصی را نشان داد، روشنفکر طبقه متوسط برنامه دولتی را با فویش گرفته است. او بجای اینکه مثل سابق با طبقه متوسط بومی کار کند، شهر را

(مقاله Planning and Organization on Mainland China)

۱- جالبترین اشارات و شواهد مستند در مطبوعات یوکوسلاوی ظاهر میشوند. "کمونها" در مطبوعات روزانه، هنگکنگ و ما عانه آنها منعکس میشوند. New Leader (هژژون ۱۹۵۹) ضمیمه ویژه‌ای در این باره دارد.

بمقد رهبری و کثرت دهقانان علیه سرمایه داران بومی خصوصی ای مثل
 حیانا کایچک که با امپریالیسم پیوند نزدیک دارند، ترک میکند. فرود -
 آمدن در روستا بخاطر رهبری و کمراه کردن دهقانان میتواند از سر میز
 یک کافه پارسی یا همراه با بیشترین از خود گذشتگی هما باشد. اما در جایی
 که او "بصورت طبیعی" بمقام نمیرسد (یعنی از طریق ضد انقلاب همانند
 روسیه، جایی که او آشکارا بعنوان طبقه حاکمه منصوب گشته)، بخاطر
 امکان تبدیل شدن به نماینده برنامه دولتی در کارخانه و مزرعه، کاملا
 حاضر است هر چیزی که لازم باشد را فدا کند.

واقعیت گریزناپذیر عصر سرمایه داری دولتی کنونی اینست که
 روشنفکر طبقه متوسط بعنوان یک پدیده جهانی، "اندیوید والیسم"
 [فرکرایی] رابه "کلکتیویسم" ترجمه کرده و این برای او بمعنی مالکیت
 ملی شده، مدیریت دولتی، برنامه دولتی است.

این در سالهای بعد، از جنگ در عمه جا، از انحالیهای "سو-
 سیالیستی" اسرائیل (که در عین حال بزرگترین مالکان کارخانه های
 می باشند) تا اسرمان جوانی که بنام ناسیونالیسم با اسرائیل جنگیدند
 سربرون آورده. واکنش در عراق بصورت نوع بومی ناسیونالیسم کمسو-
 نیستی ای که ناسیونالیسم ناصر را بمقابله طلبیده ظاهر گشته.

چند رکشورهای عقب افتاده و چه پیشرفته، روشنفکر بوروکرات متحد
 راسخ بوروکراسی کارگری در برابر انقلاب پرولتری است. شغل او کنترل
 طغیان دهقانی یا غیر طغیانی توده ای دیگر و ممانعت از خود انکشافی
 آنها می باشد.

البت نمون اصلی و استاد همه آنها حاکم چین مائوتسه تونگ
 است که زمانی یک انقلابی مارکسیست بود. در انقلاب ۲۷-۱۹۲۵ چین
 مائو بناسیل انقلابی دهقانان را کشف کرد. وقتی انقلاب عظیم در شهر
 شکست خورد، مائو دریافت که طغیان دهقانی درست بذاتر اینکه از
 مرکز یعنی از مقر حکومتی بسیار منزوی است میتواند ادامه پیدا کند.
 مائو برخلاف آنچه تمام انقلابیون مارکسیست قبل از او بهنگام شکست
 انجام داده بودند، نه به زندان یا تبعید، بلکه به کوههای وسیع

۱- مائو مائو The Philosophy of Nationalism اثر گمان ناصر

رفت تايك جنگنده بريك شود .

صرف نظر از اينكه ماشو ديگر از بيروي توده‌هاي برخوردار نبود ، آنچه
جديد بود و منتظري آمد كه صرفاً مسئله دفاع از خود استم تبديل يك
پشتوانه دمقاني (كه را همزمان را هم محروم نيكرد) به ارتشي مسلح
بود . او هماننده هم فرمانده جنگي برآن بود كه اين ارتش را منطيسط و
در عمل نگاه دارد ، خواه اين بمعني راهيميابي طولاني ۶۰۰۰ مابيلي
معروف كه توسط حملات بيرحمانه جياننگايك باو تحميل گرديد باشد
يا فقط بيورش به يك دهكده براي مايحتاج . در تاريخ جنبشهاي
ماركسيستي يك رهبر قبلا همكرد درجايي كه جنبش توده‌اي وجود نداشته
يك ارتش ساخته بود .

دومين مشخصه از اولي جاري شد . آنوقت و براي عميشه حزب
فاقد پشتياني توده‌اي كه اصولش بخاطر بيروي از اصل رهبر انحراف
يافته بود ، به قدرت رواورد . اما بدون حمايت توده‌اي نميتوان واقعا
ب قدرت رسيد و براي ساختن چنان جنبشي برخورداري از اصول يك
تئوري رهابي ، ماركسيسم ، اساسي بود . اما صرف نظر از اينكه دعواي
سوكند خورده به اصول عام چه باشد ، ماشو اطمينان حاصل ميكرد كه
بطور خاص مردم از ماشو بيروي كنند .

اگر كسي جرات اشاره به اصول ماركسيسم پيدا كند ، پاسخ ميتدل
زيرا دريافت ميكند ، "كساني هستند كه فكر ميكند ماركسيسم دراي هر
دودي است . ما بايد آنها بگوئيم كه ميراستاد . حزمبا از بد نوع
كاو هم كمتر است . مدفوع ميتواند بعنوان كود بصرف برسند ."

سومين و از همه مهمتره ، آكامي يك مركزه يك قدرت دولتي است .
آن مركز قدرت حتى اگر در ابتدا يك غار هم باشد ، شك قدرتي است كه
از لحاظ اختراحيكي مستتر شده . حزب مهاجم براي مايحتاج به آنها
باز ميگردد . ارتش يا دستورالعمل هايش از آنها راهي ميشود . مبلغين
حزب شرح مفاد را از آنها دريافت كرده و گزارشات خود را به آنها
مي آوريد . براي حمايت و ساختن آن ، براي پرورش "كادر جهت تصرف
قدرت" همه كار ميكند .

كادر ارتش - حزب ماشو زماني الرگران شهري راملاقات كرد كه

قدرت بالفعل دولتی را داشته و کارگران مجبوره تشخیص این امر شدند که می باید عرصه سخت تر کار کنند!

"ماهیچوجه نباید به سیاستهای نادرست ماورا^۱ حسی که حزب ما در دوران ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۳ نسبت به بورژوازی خرده‌پا و متوسط اتخاذ کرد اجازه تکرار بد هم. نظرات کوتاه‌بینانه و یکجانبه باصطلاح "رفاه زحمتکشان" بعضی آنکه عمدتاً راجعاً به تولید و شکوفایی اقتصاد کرد، هم منافع عمومی و هم خصوصی کار و سرمایه همدورا در نظر بگیرد، تبلیغ استناد ارد‌های بالای غیراقتصادی برای شرایط کار، مالیات بر درآمد تصاعدی... میکند."^۱

مبارزه برای قدرت ممکن است مستلزم این باشد که معنی ضبط زمین هیچ چیز بیشتر از تنزل دادن مالیات‌ریایی نبوده، یا بمعنی گذر "بلا واسطه" به "کمون" باشد. همیشه و در همه حال رهبران رهبری وتوده‌ها زحمت میکشند. و وقتی "زیاده روی‌هایی" مثل دسامبر ۱۹۵۶ بلوکوی شوند، "اندیشه مائو" فاتح خواهد شد؛ "آدم باید ۸ ساعت بخوابد و در روز بیشتر از ۱۶ ساعت کار نکند".

درعصر سرمایه‌داری دولتی ماء منعتی کردن چه سریع باشد وجه کند، چشم‌انداز حاکم توتالیتر دولتی تالایه بائینی بوروکراتهای روستا و شهر در قدرت یا خارج از آن نفوذ کرده است. هم از اینروست که سرچ پادشاه آنتون^۲ نموغ سیاسی "مائورا تحسین میکرد. او از کار شریاز - خانهای وحشتی بخود راء نداد چرا که ادیان داشت جایگاه‌هایی در میان رهبران است. او با افتخار گفته مائو در مورد مدفوع ناوکسه از "جزم" مارکسیستی قابل استفاده تر است را نقل قول میکرد. این طریقی بود که او با آنچه "مارکسیسم دکترینتر" میخواند، یعنی با همسر مخالفت اصولی ای با ایورتونیسیم غیراصولی، مبارزه میکرد.

۱- مائوسه توتو، "در مورد شرایط کنونی و وظایف ما"، ۲۵ دسامبر ۱۹۴۷ که در *Moscow and Communist Party* نوشته جان ه. کائوتسکی (John H. Kautsky) هم نقل گردیده.

«سوسیالیسم نمی تواند توسط یک اقلیت، یک حزب عرضه شود»

درست همانند آنکه مارکسیسم در مخالفت با سوسیالیسم دولتی (که در زمان مارکس توسط لاسال نمایندگی میشد) انکشاف یافت، مارکسیسم زمان لنین هم در مخالفت همچنان با هرگونه میانبرزدن به قدرت کارگری انکشاف پیدا کرد.

لنین تا بد آنجا پیش رفت که گفت خود اصل خود کردن ماشینین دولتی کهنه که نشانگر انقلاب پرولتاریایی بود هم وجه مشخصه آن نیست: «خرده بورژوازی برآشسته هم ممکن است همانقدر بخواهد»^۱. وجه بینه انقلاب سوسیالیستی، طریقه تحصیل آن - ازباین - بود: «ماتنها یک راه را خود تا پیدا قرار میدهم، تغییرات ازباین - ماخواستار این بودیم که خود کارگران ازباین اصول جدید شرایط اقتصادی را طرحریزی کنند»^۲.

خود کردن ماشین دولتی که بین ۱۹۱۷ و فوریه ۱۹۱۸ بانجام رسید، سادهترین بخش کار بود. تکلیف مشکل قطعی بدنیال آن آمد او ادایه داد که جمعیت می باید «چون تنی واحد» دولت را گردانند و اقتصاد را اداره کند و برای آنکار «ضروریست جدایی بین شهرو

روستا و نیز جدایی بین کارگران یدی و فکری را الفاء کنیم»^۳.

اثبات اینکه این هدف کمونیسم راستین بود در این امر است که قاعده کمونیسم راستین با عبارتیور ازبهای متکبرانه کائونسکی، منشویکها و سوسیال رولوسیونرها و «بردران» عزیزشان در برن تفاوت داشت.

تفاوت در این بود که آنها همه چیز را به شرایط کار تنزل میدادند؛ آنوقت اگر حزب کمونیست بوروکراتیزه نمیکردید و اگر آغازنه این طرز

تفکر نمیکرد که میتواند برای تودهها آن کاری را بانجام برساند که فقط خود تودهها میتوانند برای خود انجامش دهند، آنوقت و فقط

۱- لنین، منتخب آثار، جلد ۷، ص ۳۳۷ - ۲ - همانجا، ص ۲۷۷

۳- لنین، منتخب آثار، جلد ۹، ص ۴۳۳ - ۴ - همانجا، ص ۴۳۱

آنوقت است که مردم میتوانند بسوی سوسیالیسم حرکت کنند .
 "تمام شهروندان درتنی واحد بی باید بعنوان يك قاضی عمل کرده و در اداره کشور شرکت کنند ، و برای ما از همه چیز مهتر اینست که تمام زحمتکشان درتنی واحد را در اداره کردن دولت وارد نمائیم . این وظیفه‌ای بغایت مشک است اما سوسیالیسم نمیتواند توسط يك اقلیت ، يك حزب عرضه شود ." ^۱
 این فقط بخاطر صرف خارجی گفته نشد . درکناره حزب ابراز کردید توسط کسیکه در راه بقدرت رسیدن باشند هم گفته نشد . توسط کسیکه در قدرت بود ابراز کردید تا بر این تا تاکید کند که حزب در تجدید نظر برنامه اثر نیاید . حکومتی و اجرای قدرتیایی اثر را زیاد ببود . او بدین خاطر آنرا کت تا تاکید نماید که حزب در قدرت هنوز اقلیتی از طبقه است ، حال آنکه سوسیالیسم "تنها توسط دهها میلیون نفر ، بهنگامیکه آنها حکومتی برای خود انجام دادن تمام کارها را ترانزفته اند میتوانند عرضه شود ."

دقیقا این نوع حشماند از بود که دو سال بعد بهنگامیکه انقلابیاً مستعمراتی در عرضه تاریخی ظهور یافتند ، همین را بر آن داشت تا آنها راه نقطه عزیمت دیدی در تئوری اثر تبدیل کند .

يك نقطه عظيمنت جدید در تئوری :

طغیانهای از زیر سلطه امپریالیسم

"آیا ما میتوانیم این اظهار که مرحله سرمایه‌داری انکسار اقتصاد ملی برای آن ملل عقب مانده‌ای که در حال آزاد کردن خویشند غیر قابل انتساب است را صحیح تشخیص دهیم . . . ؟"
 همین اینرا پرسید و سیر بنام کیسین مسئله ملی و مستعمراتی صریحا پاسخ داد :

"ما می‌باید به این سوال پاسخ منفی بدهیم . . . ما می‌باید . . . برای این طرح پیشنه‌ای که کشورهای عقب مانده میتوانند با کمک برولنارهای پیشرفته‌ترین کشورها بدون گذار از مرحله

سرمایه‌داری انکشاف به شعرا می‌رسد از غیر از دوران مرحله معینی از انکشاف به کوشش برسد، مابقی تفویک بد هم. ۱- از این بیشتر نمیتوان تاهاکید کرد که این اظهارات غیرمترقبه را کسی میکرد که در همسالان را صرف مبارزه با نازو نیکها (نیولیستیها) کشور خودشن که برآن بودند روسیه میتواند از روی مرحله سرمایه‌داری انکشاف بجهت کرده بود.

همانطور که امروز تهرود فکر میکنید میتواند از طریق پانچیات (شورا ده) مستقیماً به سوسیالیسم برود، نازو نیکها هم فکر میکردند روسیه میتواند آنکار را از طریق میسرانجام دهد. لنین با آنها جنگ تلخی کرد و مجادله تشریح را نیز، تاریخ خطنا هضوات وی را تاهکید کرده، فقط چیزی بنیادین و ایزکیو میتواند در مقام هم لنین چنین تخییر کاملی بعمل بیاید. در واقع جهان تکان دهنده این در کوی راجیور آورند. اولاً انقلاب ۱۹۱۷ دولتی کارگری را مستقر ساخته بود که میتواند به سرزمینی از لحاظ تشریح حتی عقب افتاده تر از روسیه کمک کند. ثانیاً در همین حال خود انقلابات مستعمراتی نقش انقلابی در هفتادان در عصر امپریالیستی را نشان دادند.

چنین دانش از مرحله کنونی انکشاف امپریالیستی سرمایه‌داری مرحله مشخص انقلابات ملی بود که از زمان خیزش برلند به ارمقده عید پاک ۱۹۱۲ لنین را بر آن داشت تا تاهاکید کند که همه اینکسارات در عهده زمانها فقط از طبقه کارگر ناشی نمیشود. اولین موقع را وقتی پرولتاریا به عظیم‌ترین انقلاب در تاریخ - انقلاب اکثر - حصول پیدا نمود عوض نکرد. آن انقلاب تنها بر حقیقت بالاکتیک تاریخ تاهاکید درزید، همانطور که ملل کوچک در حال جنگ استقلال میتوانند آغازگر انقلاب پرولتاریایی باشند، طبقه کارگر کشورهای صنعتی شده‌ای که در حال حصول انقلاب عم میکنند به کشورهای انکشاف نیافته کمک کنند تا از صنعتی کردن سرمایه‌داری اجتناب ورزند.

البته این نقطه عزیمت در تشریح - صنعتی کردن بدون سرمایه‌داری - شکی بر این پیشنهاده بود که کشورهای پیشرفته به برادران

خود در کشور های عقب افتاده می توانند کمک کنند و خواهند کرد. ۱
 این صفحه از تاریخ کمیشن نه فقط توسط استالین که انقلاب ۲۷
 -۱۹۲۵ چین را ستودی گشاند بلکه توسط ترسکی هم که درست
 این لحظه را برای احیاء تئوری انقلاب مد اوشر انتخاب کرد، کم کردید.
 ایده انقلاب مداوم یعنی انقلابی که در مرحله بورژوازی توقف
 نکرده بلکه تا انقلاب پرولتاریایی یا سوسیالیستی ادامه می یابد ابتدا
 توسط کارل مارکس بعنوان درسی که می باید از انقلابات ۱۸۴۸ اروپا
 بیرون کشید انکشاف داده شد. ترسکی در ۱۹۰۳ - ۱۹۰۴ این تئوری
 را هم بعنوان تحلیل و عمق بیش پیش انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه
 انکشاف داد. در حالیکه انقلاب مداوم در نزد عموم صرفا مترادف
 انقلاب چپانی می باشد، ترسکی در ۱۹۳۰ تأکید کرد که مفهوم او از
 آن اینست که "تئوری انقلاب مداوم برقرار کننده این امر بود که برای
 کشورهای عقب مانده، راه دموکراسی از طریق دیکتاتوری پرولتاریا عبور
 میکند." ۱

درست و نتیجه دوران سرمایه داری دولتی حقیقت تبدیل نشین از
 د مقامان در غلبه ای طی را تعمیق نمود، ترسکی قویتر از هر زمانی
 تئوریش را با این نقطه نظر آرایش کرد که "میانهای دهقانی در چین
 هیچ چیز مگر بقایای مبارزات پرولتری نبود، ماند و تنها از پس تهییجی
 دید از جانب پرولتاریا دوباره برخاسته است."

بر طبق ترسکی، توان موفقیت انقلاب سوسیالیستی در روسیه تزاری
 متصورا ابتدا وابسته باین بود که طبقه کارگر د مقامان را رهبری کند،
 بعدا بمعنی حزب رهبری کننده پرولتاریا گردید، بالاخره مسئله بر سر
 بلعیدن اندامیه ها توسط مائین دولت کارتری شد. هم از اینروست
 که نشین می بایست در وحدت نامعاش علیه "تفکر مدبرانه" ترسکی
 عسناد عمد. بالاخره آنچه بعنوان پیشگویی درخشان یک انکشاف
 در روسیه آغاز نمودید، و در آن روزندگی بعدی صرفا بعنوان تحامل
 لازم برای عسدم رویت آنچه در چین در حال انکشاف بود عرضه کرد.

تئوری انقلاب مداوم ترنسکی در پرتو انقلاب چین

کلمات خود ترنسکی (در مورد ارزیابی اثر از نقش دهقانان) و اتهام استالینیستی علیه وی برای " کم بهادان به دهقانان " کویاتر سخن میگویند . در جایی که مائو در گزارشش بسال ۱۹۲۷ در مورد ایالت هونان اخطاقل آنچه در غلیان دهقانی نوین بود را درک کرد ترنسکی در نامه دیده انگاشتن آن با استالین یکی بود .

در ۱۹۳۰ و تنبیه او به محبت انقلاب روسیه رجوع کرد نوشتن این امر که دهقانان بشابه یک کل یکبار دیگر - برای آخرین بار - ممکن دیدند که بعنوان عاملی انقلابی عمل کنند ، در عین حال برضعیف روابط سرمایه داری در روستا و قدرت آنها گواهی میدهد .^۱ همچنین قضایای را علیرغم آنچه در مورد لنین نوشت انجام داد ؛^۲ این تشریح مفهوم راستین جنبش ارضی در روسیه ، یکی از عظیمترین خدمات لنین بسود^۳ .

ترنسکی ادعا کرد که در مورد مسئله ارضی شاگرد ویرو لنین بود . آنچه او آموخت و اینکه آموخته اش را با یکجاستهی ساختن رایی باید مورد سوال قرار داد . او در ۱۹۳۸ ، ۱۱ سال بعد از انقلاب ۲۷-۱۹۲۵ حتی حسن آگاهی ملی دهقانان را هم انکار کرد چه رسد به آگاهی سوسیالیستی ؛^۴ دهقانان کثیرالعددترین و امتیزهترین بوده ، طبقای

- ۱- گزارش تحقیقی از جنبش دهقانان در هونان (فوریه ۱۹۲۷)
مائوسه تونگ رامینوان در تاریخی مستند از کمونیسم چینی، نوشته گونراد براند (Conrad Brandt)، بنجامین شوارتز (Benjamin Schwartz) و جان ک . فیربنک (John F. Fairbank) یافت . - Report on an Investigation of the Peasant Movement in Hunan A Documentary History of Chinese Communism
- ۲- ترنسکی، تاریخ انقلاب روسیه، جلد اول صفحه ۴۰۷
History of Russian Revolution

۳- همانجا، صفحه ۴۰۸

عقب افتاده و تحت ستانند که قادر به خیزشهای محلی و جنگ پارتیزانی هستند اما برای اینکه این مبارزه به سطحی تماما ملی ارتقا یابد مستلزم رهبری طبقاتی پیشرفته و متمرکزتر میباشد.^۱

اود آخرین نوشته هایش سال ۱۹۴۰ بطور ملال آوری هم مفهوم انقلاب روسیه و هم تئوری انقلاب مد او را تکرار میکند: «د هقانان بیای خود حتی قادر به فرموله کردن منافع خود هم نبودند... من مکررا به انکشاف و سنای تئوری انقلاب مداوم مراجعه کردم... د هقانسان مطلقا قادر به ایفای يك نقش سیاسی مستقل نیستند»^۲.

تئوری ای که تا این حد از واقعیات عصر امپریالیسم و سرمایه داری دولتی بدور باشد نمی بایست بخاطر تهی بودن خود سقوط کند. اینکه ترسکیستهای امروزی هم میتوانند به تئوری انقلاب مداوم ترسکی و هم به «کمونهای» مائو سرزنش بخورند فقط نشانگر آنست که تحریکات بسی مایه و تفکر مدبرانه ترجیح میدهد به نوعی قدرت دولتی بچسبند تا اینکه به غلیان بنیادین توده برای ریشمکن سازی اتوریته اعتماد کنند.

نیاید اجازه داد چنین ایده هایی ما را نسبت به خروش انقلابات مستعمراتی کور کند. بلوغ عصر ما در این امر مشاهده شده که حتی يك انقلاب قصری صرفا عمچون غلیان افسران در مصر، توسط برآمستند انقلابی توده های دهقانی و دانشجویان مجبور به انجام برخی اصلاحات ارضی و وده «تغییرات انقلابی»^۳ گردید.

نقطه شروع نه فقط با شرایط اقتصادی - مرحله د پائی سرمایه داری - بلکه با بلوغ سیاسی است. خلقی که برای آزادی جنگیده و کشته میشود، باندازه کافی بالغ هست که سرنوشت را نه فقط از لحاظ

۱- مقدمه ترسکی بر The Tragedy of Chinese Revolution (تراژدی انقلاب چین)، نوشته هارولد ر. ایساکس Harold R. Issacs

۲- استالین، نوشته لئون ترسکی، ضمیمه ۳، مفاهم انقلاب روسیه، صفحه ۲۲۵

۳- مصر در انتقال Egypt in Transition نوشته ج. و س.

لاکوتور (J. & S. Lacouture)

سیاسی بلکه در نفس بنیای سیاست - نوع کاری که انسان ایفا میکند - درست بگیرد .

خلقی که باندازه کافی پیشرفته هست که نوع کاری که انسان در مرحله انوماسیون انجام میدهد را به سوال بکشد ، از پاسخ مانعین - آلات بیشتر و بیشتر فراتر رفته . آنها می بینند که پاسخ طبقاتی ، پاسخی هومانیتیستی است . آنچه برای گفتن باقی می ماند اینست که این دقیقاً چیست .

مسار کسپیسیم هومانیتیسم

انسان تنها با تان زندگی نمی کند ، اما برای زنده ماندن باید نان داشته باشد . مانتریا لیسیم انسانی مارکس برای انقلابات مستعمراتی امروز هم پاسخ عاجل و هم دراز مدت دارد .

حملات کسپیتیستی امروزی به هومانیتیسم نه اتفاقی اند و نه نکات نظری پوشکافانه ای . آنها به این امر بنیادین که آیا این جنبشهای انقلابی و نیز خیزشهای طبقه کارگر از جنگال مرگ سرمایه داری دولتی بیرون خواهند آمد مربوط میشوند و نه هیچ چیز کمتر از آن .

مانیازمند و قوی بر این امریم که استالین درست در مجموعه جنگ جهانی دوم ، در حالیکه مردم قهرمان روسیه در حال عقبراندن تجاوزگران نازی بودند ، را برای تجدید نظر در تئوری ارزش مارکس انتخاب کرد . ۱۹۴۳ به عنوان سال يك مقاله ظاهر فاضلان ، برخی سوالات در مورد تدریس اقتصاد سیاسی^۱ انتخاب شد زیرا این سالی بود که

۱- مقاله مذکور ابتدا در Pod Znamenem Marxizma (زیر پرچم مارکسیسم) شماره ۷-۸ ، ۱۹۴۳ چاپ رسید که توسط مسن ترجمه و در American Economic Review (سپتامبر ۱۹۴۴) به همراه يك تفسیر تحت عنوان " يك تجدید نظر جدید در اقتصاد مارکسیستی " چاپ گردید . این مجادله^۲ راسب شد که یکسال در آن تئریه بطول انجامید و در آخر من باید یک پاسخ دفاعیه^۳ تجدید نظر یانصدیقی جدید مارکسیسم؟ ، بازگشتم . (بقیه در صفحه بعد)

مدیران تولید روسیه، فن خط تولیدی (assembly line) آمریکایی را "کشف کردند". این طریقه استالینی فرمان دادن به روسها بود که بعد از جنگ در شرایط کار تغییری انتظار نداشته باشند.

بخاطر اینکه تئوری استثمار مارکس بر تحلیل او از قانون ارزش مبتنی قانون انکشاف سرمایه داری نباشد، تئوریسین های روسی تا سال ۱۹۴۳ کارکرد آن قانون در کشورشان، یک جامعه بی طبقه ادعای، را انکشاف کرده بودند. برای اینکه در آن واحد هم به کارکرد قانون ارزش در روسیه ادعای کنند و هم ادعا نمایند که روسیه هنوز "یک سرزمین سوسیالیستی" است، تجدید نظری در مارکسیسم ضروری بود. این یغرم درخواست از آموزگاران مبنی بر عدم پیروی از ساختمان سرمایه مارکس درآمد.

همانطور که من در مارکسیسم و آزادی نوشتم: "مارکسیسم یا یک تئوری رعایی است و یا هیچ نیست. در جائیکه مارکس آزادی بشریت و اتلاف هستی انسانی که قانون عام مطلق انکشاف سرمایه داری است را مد نظر داشت، "کمونیسم" روسی بر محرک اصلی سرمایه داری - پرداخت حد اقل به کارگر و بیرون کشیدن حد اکثر از وی - تکیه دارد اینها "برزانه" لقب داده اند. مارکس آنها قانون ارزش و اضافه ارزش نامید." (ص ۲۴).

همانطور که بریدن از تحلیل مارکسیستی ارزش در ۱۹۴۳ مفهوم تداوم استثمار کارگران روسی بود، حمله ۵۶-۱۹۵۵ به همونیسم مارکسیسم بخصوص در مجارستان بمعنی کنترل امپریالیستی بر اروپای شرقی و دخالت جدیدشان - توسط کک اقتصادی - در دریای مستعمراتی بود.^۱

(بقیه پاروقی صفحه قبل) من در مارکسیسم و آزادی، هم باین محادله و هم به محادله برسر تجدید نظرهای ۱۹۵۵ در مارکسیست همونیسم بتفصیل پرداخته ام.

۱- نگاه شود به Question of Philosophy (۱۹۵۵) که شه ابراهام روسی مودود اند. و متنی محادله از تجربه تئوریک به حیطه عملی حمله و سرکوب انقلابات اروپای شرقی کشیده شد، در نشریات لهستانی و مجارستانی بخوبی ضبط گردید. از آن تاریخ تاکنون سه

کسانی وجود دارند که فکر میکنند "کک" کمونیست روسی از برنامه "بند" امپریالیسم آمریکا متفاوت است. و همانطور که دیدیم کسان دیگری در فروش "انترناسیونالیسم مسیحی" جهت متوقف کردن کمونیسم آنقدر بی تاب اند که ادعا میکنند برای ساختمان کشورهای توسعه نیافته فقط ۱۰۰۰ دلار در آمد ملی آمریکا مورد نیاز است. حقیقت آنست که نه سرمایه داری دولتی روسیه و نه سود های آمریکا و "متفقین شروتندین" (بانضمام امپراطوری کورپ آلمان غربی) هیچوقت اقتصاد جهانی را بازسازی نخواهد کرد.

اقتصاد جهانی می باید بنیادی کاملا جدید داشته باشد که با نیروی محرکی بغیر از صرف ماشین سازی و سود خصوصی یا دولتی بگرددش در آید. فقط یک نوع کیفیتا متفاوت کار، کاریکه از رهائی انرژیها خلاصه مردم عامی ناشی میگردد، قادر به تجدید ساختمان جهان بر بنیاد های نوین انسانی می باشد.

ولی ما در عصر اتنی زندگی میکنیم. انرژی اتنی و ماشینهای خود کار میتوانند کل انکشاف صنعتی را تا نقطه ای شدید کنند که در آن معجزات کتب آسمانی صالح تخیلی حقیقی خواهند بود. این تخیل نیست، آینده نیست. این از لحاظ تکنولوژیکی هم امروز است.

پروگرامهای اتنی هم اکنون در کارند. روسیه مدعی برنامه هایی است که بستر دریاچه زاد در مناطق کمپوز روسیه منفجر کند. مسافیل سرمایه بزرگ از برنامه های دو حال جریانی برای منفجر کردن اسکله عطیسی در شمال آلاسکا بایک انفجار اتنی صحبت میکنند.

اما اگر انرژی اتنی برای ایجاد دریاچه های مصنوعی انسان در بیابان و کویر گوبی (Gobi Desert) برای حرکت دادن کوهها بمنظور ریزش باران بر مناطقی که اکنون خشک است استفاده میشوند، اگر اینها نه خواب و خیال بل امری هستند که امروز از لحاظ تکنولوژیکی امکانپذیرند، با اینوصاف اوج حماقت است اگر تصور شود سرمایه داری - خصوصی یا دولتی - قادر به تحقق آنها بوده یا خواهد شد (بقیه پاروقی صفحه قبل) مقداری از آن مطالب بانگیزی قابل اکتیاع گشته اند.

سرمایه‌داری نه فقط برای کشورهای توسعه نیافته بلکه برای خودش هم قادر به انجام چنین امری نخواهد بود. روسیه خروشچف همانند شرکت‌های خصوصی آمریکا که درخواست قرارداد های مجلل "سرشار از سود" میکنند، بی‌باید ملیارها را صرف تکامل راکت کند. و این نسیه بخاطر "اکتشافات فضایی" نابوق و کرنا اعلام شده، بلکه برای تولید موشک‌های تازه پیمای بالستیک است. هر دو قطب سرمایه جهانی سرگرم مجبور کردن علم به کار برای جنگ اتمی هستند، جنگی که میتواند کاملا در حکم پایان تمدنی که آنرا شناخته‌ایم باشد.

مقصود من از عبارت "مجبور کردن علم" این نیست که علم بد آنگونه که در جامعه طبقاتی کنونی ترکیب یافته است، در صدد انجام کاری دیگر می‌باشد. مارکس مدتها قبل اینرا هم پیش‌بینی کرد. او در ۱۸۴۴ نوشت "داشتن يك مینا برای هستی و مینای دیگری برای علم، یعنی است، يك كذب است (a priori, a lie)".

پیش‌گویی مارکس در مورد علم مدرن بخاطر این نمی‌باشد که او يك پیامبر بود بلکه از اینروست که او انسان را بعنوان معیار تمام تکامل برگزیده و بنابراین فهمید که جدایی کار فکری ویدی، بین علم و خود هستی، ریشه تمام تقسیمات طبقاتی است.

اگر کسی وجود دارد که هنوز فکر میکند از چنین تقسیم پایسمای چیزی بغیر از يك جامعه استثماري نتیجه میشود، بگذار نگاه مجددی به روسیه و آمریکا انداخته و ببیند علم آنها را یکجا گشاند. در و کانگری که جامعه سرمایه‌داری را در بر گرفته و هر چیزی را با ضد آن آغشته کرده منجر به اتوماسیون شده است. چیزی که بجای بارور ساختن کار انسان در آن واحد هم کار بیش از حد آزاو میکند و هم از کار بی‌کارش میکند. از تقسیم اتم نه بزرگترین ضیع انرژی زمین، بلکه مخرب‌ترین اسلحه‌اش حاصل گردید.

اکنون دانشمند روشن بین با همه همویت طبقه میانی اثر اینسرا می‌بیند. این دکتر ویلیام پیکرینگ (Dr. William Piker) بود که اظهار داشت صرف نظر از اینکه چه کسی اولین بعبرا بیاندازد، "ما

بنا بودی کامل نیم ساعت بیشتر فاصله نداریم. دکتر پیکرینگ ادعا می‌کند که چون خود را نشنیده ان کتکی از دستشان برنی آید، ما می‌باید یک طرز تلقی کاملاً جدید نسبت به هستی، "یک اصل متحد کننده منتهی از قلوب و ذهن انسان" پیدا کنیم.

چنین اصل متحد کننده‌ای هیچ چیز مگر مارکسیست هومانیزم می‌تواند باشد. این همچنین نقطه وحدت بین توده‌های کشورهای توسعه نیافته و مردم عوام کشورهای پیشرفته است.

درست به همین دلیل است که روسیه وارد مبارزه علیه هومانیزم می‌شود. جریان نهان (undercurrent) طغیان علیه ستکوران روسیه سازش ناپذیر و مداوم است. این طغیان در اقطار بآنها امان نمی‌دهد.

طغیان حتی در درون رده‌های کمونیست‌ها هم انعکاس یافته است. از اینرو ایبره ناگی (Imre Nagy) که از کمیته مرکزی حزب کمونیست مجارستان اخراج گردیده در ۱۹۵۵/۶ در نامه‌ای که نوشت کمیته مرکزی را مخاطب ساخت که وقتی توده‌ها به هومانیزم روی می‌آورند بخاطر این نیست که "خواستار بازگشت به سرمایه‌داری اند... آنها بیک دموکراسی مردمی می‌خواهند که در آن کارگران بر کشور و سرنویشت خود مسلط اند، جایی که به موجودات انسانی احترام گذاشته میشود بجایی که زندگی اجتماعی و سیاسی با روح هومانیزم پیوند خورده است." ۱

تیور دری (Tibor Dery) نویسنده کمونیست مجارستانی در ۱۹۵۶ در میدان بترووی اعلام کرد: "ما آنقدر برای چیزهای مختلف جنگیده‌ایم که مسئله اصلی - هومانیزم - را فراموش کرده‌ایم. اما بوروکراسی حاکم بهیچیک از اینها گوش نمی‌داد بخصوص که هومانیزم به مفهوم عرضه خودگردانی در کارخانه‌ها و دموکراسی کارگری بود. همانطور که دنیا میدانند، مرحله بعدی مبارزه با هومانیزم نسه تئوری بلکه عمل بود... انقلاب مجارستان.

۱- ایبره ناگی درباره کمونیسم، Imry Nagy on Communism, در "در دفاع از مسیر جدید" "In Defence of the New Course" ص ۴۹.

مانین توانایی بی‌رحمی که آن انقلاب را خود کرد در بردارنده صورت‌های نه چند آن خندان خروش‌جف و بولگانین (Bulganin) بود که تازه از سفر خوش‌بره، مالایا و صحبت‌هایشان با مردم آنجا در ساره آزادی از استعمار بازگشته بودند!

در آن موقع بود که کمونیست‌های روسی تمام یومانیست‌ها را زیرمیز قرار دادند. کمونیست (Kommunist) (شماره ۵، ۱۹۵۲) خط‌را داد؛ لنینیسم به هیچ نوع انسانی کردن و به هیچیک از اصلاحات پیشنهادی بلغین "سوسیالیسم یومانیستی" احتیاج ندارد. تنها آن موقع پروکراسی حاکم کمونیست لهستان "خط" را پذیرفته و علیه همه "رویزریست‌ها" حمله ور گردید. جری میروسکی (Jerzy Mirowski) عضو پولیتبورو در شب قبل از کنگره نویسنده‌گان نوشت: "تمام رویزریست‌ها خود را بعنوان مارکسیست‌های خلاق توصیف میکنند. تنها یک مارکسیسم وجود دارد و آن مارکسیسمی است که حزب را هدایت میکند." ۱

این جمله حزبی میبایست دقیق باشد چرا که در لهستان بود که آن یومانیسم ظهور یافته و به انقلاب مجارستان الهام بخشیده بود. خود لهستانی‌ها با اینکه تا سرحد انقلاب پیش نرفتند، بعد از حمران مجارستان تلاش‌هایی در موضع‌گیری در مورد اصول نمودند. از این‌سرو نوا کولتورای (Nova Cultura) ۲۸ آوریل ۱۹۵۲ اظهار داشت: "ایده‌آل کمونیستی، آزادی بشریت - فرد در درون چهارچوب جامعه - از الیناسیون در تمام حیطه‌های جامعه را مطالبه میکند. هدف، کسب حاکمیت توده‌ها، انهدام تقسیم بین آنهاست که از آزادی محرومند و گروه حاکمی که در مقابل مردم مسئول نیست می‌باشد. ایده کمونیسم، یومانیسم به هستی درآمده، آینده‌های جامع است." ۲

- ۱- آنها که نمیتوانند نشریات لهستانی را دنبال کنند، میتوانند بسیاری از ترجمه‌ها را در مجله ارویای شرقی (East Europe) بیابند. گزارش میروسکی در شماره فوریه ۱۹۵۹ است.
- ۲- ارویای شرقی، مه ۱۹۵۹ و ژوئن ۱۹۵۹

در آخرین روز بیست و یکمین کنفره حزب کمونیست روسیه (۶ فوریه ۱۹۵۶)، رئیس آنها م. ب. میتین (M. B. Mitin) - که عنوان عالی رتبه "صدر هیئت جامعه سراسری اتحادیه‌ای برای ترویج دانش سیاسی و علمی" را داراست - با گفت که چنانچه در جستجوی هومانیزم حقیقی (!) هستیم در کجا بد نیالشی بگردیم؟ مفهوم پرشکوه و اصیل سوسیالیست هومانیزم مارکسیست لنینیستی "در گزارش خوشگف بود. این نظر می‌رسید که حکم "اگر نتوانید شکستان و عهد با آنها ببینید بد!" مورد اجرا بود. درست در باراکراف بعدی ریاکاری عیان گردید میتین

۱- پرونده ۶ فوریه ۱۹۵۶ - این در - Current Digest of

the Soviet Press ژوئن ۱۹۵۶ ترجمه گردیده. این نشریه عموماً رسمی‌ترین نشریه قابل دسترسی مردم انگلیسی زبان است چرا که هیچ چیز غیر از ترجمه‌های نشریات کمونیستی را در بر نبرد.

۲- این نه فقط مشخص کننده کمونیستها بلکه ترسکیمتها هم

است. آنها در شماره‌های زمستان و یانویه (۱۹۵۶) - "Internat ional Socialist Review" حمله‌ای علیه دستنوشته‌های فلسفی

مارکس جوان نمودند. این مقالات پره‌دعا که عنوان "سوسیالیسم و

هومانیزم" را دارند ما را خاطرجمع می‌سازند که هومانیزم مرحله‌ای بود

که مارکس "از روشن عبور کرد". نویسنده آنها ویلیام ف. وارد

(William F. Warde) ناآنها پیش می‌رود که این نوشته‌های کبیر

را محصولات "مارکس نابالغ" بنا کند.

کمونیستها بالاخره بعد از ۳۳ سال تاخیر، چاپ انگلیسی

دستنوشته‌های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ مارکس را آنهم فقط بخاطر

افزون پاورقی‌های واقعا عجیبی منتشر ساختند. آیا وارد در این مورد

هم عمراء ویراستاران کمونیست میشود؟ در جایی که مارکس مینویسد

"کمونیسم در چنین صورتی هدف انکشاف انسانی، فرم جامعه انسانی

نیست، کمونیستهای افزایشند" مقصود مارکس در اینجا از "کمونیسم

در چنین صورتی" کمونیسم خام، کمونیسم مساوات طلبانه میباشد...

این نقد ادعایی مارکس از "کمونیسم مساوات طلبانه" نیست که

کمونیستهای امروز را آزار میدهد. جان مطلب تاکید مارکس

علیه نام "روزیوبینیشیا" و بهمصرفعلیه "روزیوبینسم یوگسلاوی" ساخت.

"این چیست مگر ازبده ار، مگر عقب نشینی تا پوگمال از لنینیسم که با شهت زدن بدنی است که از گشای دولت شوروی نشاگر " یوگراش یوگراشیک در بلگاریا نه" است، که این اصل که دولت سوسیالیستی نقش قطعی در ساختن سوسیالیسم کمونیسم ایفا میکند چیزی مگر

یک "تجدید نظر بر اگادیک در بلگاریا نه در مارکسیسم" نیست." اما علی که این روی نقطه ضعف کمونیستهای روسی دست گذاشت مویط به نظری - انحرافی یا غیرم - نبود. بلکه بدین خاطر بود که تیتو از اهمیت ملیت‌های جدید آفریقای - آسیایی ناخبر است. او به کسورهای "بیطرف" وسیما سفر میکند و اینکار را بقصد افسا نقش روسیه انجام میدهد.

سوال اینست که تیتو در عوض چه چیزی را مطرح میکند؟ سرمایه - داری در واقع چه دور را "کمونیست" بنامد و چه نشاند، هیچ چیزی بیشتر از سرمایه‌داری خصوصی برای فروش ندهد. کوشش هر دو برای موفق کردن نیروهای جدید از افقین راه آزادی پلاصل است.

علت اینکه رهبران آفریقای محصرا بر انزوی خلاصه بوده مسا، بر لژی، در عقایی یا بدوی بگه نمیکند این نیست که از "مارکسیسم دگر بنیستی مستقل اند. بلکه بدین خاطر است که آنها وابسته بنه راه سرمایه‌داری صحتی کردن هستند.

البته کمزورهای توسعه یافته به گنگ احتیاج دارند. آنها اول از همه آب میخواهند. اما در جایی که اعتبار زیر کنترل کارگران نیست - در حال حاضر هیچ جا در چنین وضعی قرار ندهد - گنگ خدمتی خواهد بود که بایند های حساب شده‌های که بدان بسته شده بر ریا - رفت کننده راه اغل یکی از مدتیهای قدرت که همم به جنگ این اند میکند.

(بقیه پاروف) نیه بر ملی کردن مالکیت بنگ بر آزادی فردی است. از اینجورست همدار در امیانه او علیه کمونیسم دولتی "ما سیاید بنمونی از چندید استوار جامعه بعنوان یک ندرید که در وقت با نور است بر میر گیم. فرد، هستی اجتماعی است."

موجبیزی که از یافتن اصل متحد کننده مبارزات آزاد یخواهانانسه آنها با مبارزات مردم عامی کشورهای پیشرفته کمتر باشد، را محلی برای خروج نیست. راه میانی ای از طریق پان آفریقائیسم موجود نیست، راه کمونهای چینی میانبری نه به آزادی بلکه به سرمایه داری دولتی توتالیتری است.

این امر که راه خروجی بغیر از مبارزه متحد توده های تمام جهان وجود ندارد، کشورهای مستعمره و سابقاً مستعمره را محکوم به انکشاف "اجتناب ناپذیر" سرمایه داری نمیکند.

مردمی که باندازه کافی بالغند تا برای آزادی شان بجنگند، برای بدست خود گرفتن سرنوشت در ارتباط با تجدید بنای جامعه خویش هم بالغند. کلیشه های مارکسیستی همانند سایر کلیشه ها ضرانده و این کلیشه ای از نوع مطلقاً اشیاء آنست که به مردمی که اصلاً طبقه کارگر ندارند بگوئیم "فقط اگر انقلاب پرولتری رخ دهد . . ." و غیره.

عزیمت جدید در تئوری درست همین بود. ابتکار انقلابی عموماً از طبقه کارگر ناشی نمیشود. لنین در دوران سون باتسن گفت راهی که به برلین میرسد ممکن است از طریق یکن عبور کند. اکثریت قریب به اتفاق جمعیت جهان در شرق است و همایند نیروی بنیادین انقلابات مستعمراتی را بعنوان نقطه عزیمت جدیدی در تئوری بحساب آورد. این دیگر تئوری نیست بلکه امر مسلم است. نادیده انگاشتن آن بمنزله طرد خویش از تاریخ است. اثبات این در ضدیت با توتالیسم لیتاریائیسم کمونیستی است، ضدیتی که هم در تئوری و هم در پراتیک فرمی مومانیستی بخود گرفته. در مورد انقلابات آفریقا- آسیا علیه امپریالیسم غرب نیز همین صداق دارد. در مورد جنبشهای کارگری کشورهای اولحاظ تکنولوژی پیشرفته هم همینطور. همه جادیشهای آزادی خصلتی بین المللی دارند. تظاهراتهای عظیم در زاین هم علیه آیزنهاور و هم علیه کیشی (Kishi) عقد گرفته بودند. اعتراض به قتل لومومبا جهانی بود. حمایت از انقلاب کوبا هم جهانی است. خود داری کارگران بلژیکی از سرفرواد آوردن در برابر لوسی اونیک

(Loi Unique) ، صممی جوانان آمریکایی در پایان دادن به تبعیض نژادی توسط تحصن هایشان ، گرد آمدن احساسهای ضد جنگ در راه- پیمایی های آندرماسون "کارزار برای خلع سلاح اتمی" (Campaign for Nuclear Disarmament (CND)-تمام این تجلیات دیروز و امروزه فردا را تعمیق خواهد داد . آنها فراخوانی برای نوع متفاوتی از سیاست ، یک نظام جدید جهانی ، را بصدا در می آورند . بشریت بیکار تنگنسته و شاهد نابودی خویش نمیکرد .

ضمیمه

مبارزه ادامه دارد: نبرد علیه خمینی - حزب جمهوری

به چه نوع انقلابی نیازمند است؟ (مقدمه ویژه برجای فارسی نامها)
۳ بهمن ۱۳۶۰

۲۵ سپتامبر ۱۹۸۱

انقلاب در ایران به چنان عقبگردی رسیده که ظاهراً فقط همین مانده که ضد انقلاب آنرا بیلند. اما این اصلاً حقیقت ندارد. این حقیقتی است که حزب جمهوری اسلامی تمام قدرت دولتی و نظامی را با حصار خسوف درآورده و حوضه‌های اعدام در حال تیرباران انقلابیون راستینی می‌باشد که نسبت به آنچه از زمان قدرتمندی حزب به وقوع پیوسته پدیدار شده‌اند، [یعنی نسبت به] قدرت توتالیتر، نفوذ ال‌گوت سرلایه دارانه شکر شده توسط خمینی‌ای که تمام قدرتهای "روحانی" و "تجزیه‌گرایی" را غصب کرده است. [اما] این حقیقت ندارد که خمینی بتواند آنچه را کند که نیروی متفق شاه و حامیان غول انجمن آمریکا که او را ۲۵ سال در قدرت نگه داشت، قادر به اعدامش نبود. آنها نمیتوانند آن شعله جهش‌ناپذیر نوین قدرت انقلابی را که توسط انقلاب ۱۳۵۷ ایران برافروخته شد خاموش کنند.

علمان درنده خردین حوضه‌های اعدام که اکنون به همه سطوح ملت منطمه گردگان آن رسیده، در صفت این امر را ثابت میکنند و نشان میدهند که ایروزیسم انقلابی علیه قدرتهای موجود ناجهاندازه عمیق و تودهای است. بنابراین توزیع کنونی اینست که

کمیونتها (حزب توده)، ترسکیستها و مائوئیستها " همه در حال حمایت

۳. یکان رجوی (۲۱ سپتامبر ۱۹۸۱) در جاپ گزارش خبرنگار خود که (بقیه در صفحه بعد)

7731

از رژیم خمینی هستند. امروزه سین شامل آنهایی است که جرقه، نیروی واقعی و نیز شعور انقلاب بودند. از کارگران نفت که با اعتصاب ۲۰ روزه خود شاه را از قدرت بزرگشیدند تا مجاهدین، از نهضت آزادی زنان که فصل دوم انقلاب را گشود تا جوانان که تکاپویشان برای جامعیت بخشیدن بخود در سراسر جهان شنیده شد و همچنین اقلیتها بویژه کرد ها که مبارزانشان برای تعیین سرنوشت خود هنوز ادامه دارد.

در تجدید چاپ (فارسی) نامه هایی که انقلاب ایران را در حقیقت انکشافش دنبال نمودند، روشن میشود که دین جانشین یک فلسفه آزادی نیست. کاملاً برعکس، فریفتاری دین فقط نیروهای اصلی را در حال پس پوشانده و از توده های در حرکت و تکاپوی آنان برای جامعیت بخشیدن بخود - آزادی - منحرف میشود. بهمین علت ما از همان ابتدا علیه دست کم گرفتن قدرت خمینی و ترس را که آخوند ها برای استفاده از مساجد توسط اجتماعات چپ تعیین خواهند نمود، هشدار دادیم، اجتماعاتی که در دوران سلطه شاه در هر جای دیگری غیر قانونی بود.

ولی همانطور که دست کم گرفتن قدرت خمینی و حزب جمهوری اسلامی نادرست بود، اکنون نیز پریها دادن به قدرت آنها اشتباه است. این درست همانجاییست که آنها آرزو دارند ما انجامش دهیم. این درست همان کاریست که ما نباید به آنان اجازه انجامش را بدهیم. در عین حال نمیتوانیم بگذریم دلخوشیهایی بی اساس در اطراف معلق بماند، خواه این بوسیله بنی صدر یا سمعون رجوی پرداخته شود که مخالف خمینی اند خواه توسط ترنسکیستها و مانترپست ها که پشتیبانی از خمینی رانجست این لوا که گویا سو استفاده او ازواژه "ضد امپریالیسم"، "شرقی" است و به قدرت راستین کارگری من انجامد توجیه میکنند.

بقیه زیر نویس از صفحه قبل در ۱۱ سپتامبر تحت عنوان "تهران در عذاب تهیه شده بود، هیچ کوششی در جهت تحلیل از نیروهای انقلاب نکرد. و چنانچه گویی این نیروها همان حکام کنونی اند، بدین نتیجه رسید که "بسیار درد آور است که ایران را گرفتار ستیز داخلی ببینیم".

در عرض بیستیم انقلاب را هم در زمان وقوع و هم در سررویش دنبال کنیم و بگذریم اشکال جدیدی که اکنون غلبان انقلابی در آن صورت میپذیرد را ببینیم. مخالفت با آنهاست که در قدرتند به هیچ وجه به مجاهدین محدود نمیشود، اگرچه ایشان مسلماً ضد انقلابی نیستند، بهسپاهیشان چیزی جز روی دیگر سکه جوخه‌های اعدام خمینی نیست. آنچه در ابتدا کفر در مطبوعات گزارش میشد (توضیح) فریب به جنگ داخلی است که شدت در خریان میباید. وحشی امروز هم که گزارش آن داده میشود، طوری وانمودش میکنند که گویا از بعد افکنی جاری شده است. حقیقت اینست که تظاهرات بالفعل توده‌ای، نیروهای خیابانی، مدتهاست که ادا شده‌اند. زده‌شودهای ۲۷ شهریور در مرکز شهر تهران را در نظر بگیرید که متعاقب ۳ روز متوالی تظاهرات در خیابان مصدق (پهلوی سابق) بود که توسط باصطلاح "پاسداران انقلاب" سرکوب شده و مابین ۴۰ تا ۱۰۰ نفر کشته شدند. بدون اغراق هزاران نفر توسط خمینی اعدام گشته‌اند.

این بدان معنی نیست که انقلابیون جدید خواهان بازگشت به قدرت بنی صدر - یا رجوی - هستند. برعکس. جوانان میپرسند: بنی صدر موقمی که در قدرت بود در پشتیبانی از کارگران برای حفظ شوراها، خود و درخواست حق کنترل تولید چه کار کرد؟ برای دانشجویانی که تکاپویشان برای جامعیت بخشیدن به خود از طریق برقراری تکه‌های کتاب، روزنامه‌های متعدد و مباحثاتشان در حول همه ایده‌های آزادی بحیل درآمده بود چه کاری انجام داد. در عرض آیا او در سخن - و روز آزاد به دانشگاه تهران به خمینی و حزب جمهوری اسلامی یاری نرساند؟ وحشی زنان نه تنها در روز بین‌المللی زن تظاهرات کردند، بلکه اعتراض خود را ادا داده، فریاد زدند: "ما برای آزادی جنگیدیم ولی عدم آزادی بدست آوردیم"، او چکار کرد؟ این اعلام - مردم تنها علیه خمینی و حزب جمهوری اسلامی نبود، بلکه همچنین علیه قطب زاده "میرال" که کنترل رسانه‌های جمعی را در دست داشت و از بخش خنجر و خواسته‌های آنان خودداری کرد سوق داده شد. زنان، مانند کردها، مسلمانان

تکرار می‌کنیم، در یک کلام وقتی کشوری مثل ایران نشان داد که می‌تواند هم شاه و هم یکی از دوا بر قدرت اشی را از پایگاه قدرتش در ایران، در زنگ و در جغرافیای سیاسی منطقه برفاکنند، ثابت نمود نشود های در حرکتی که در قش آزادی را در کف می‌گیرند از چه قدرت لایزالی برخوردارند. بیرون ریختن میلیونها نفر، فکر لایزال بودن قدرت نیرو-سیم (چه ساواک و چه بعب اندازان) را غیر ممکن ساخت. قدرت لایزال هتودهای در حرکت - کارگران، جوانان، اقلیت‌های ملی، زنان آزاد بخواه - بودند.

نضاد و خیم در این غلیان انقلابی بنیادین عدم بهره‌مندیش از یک فلسفه انقلاب بود. لازم است یکبار دیگر تاه که می‌کنیم که دین جای فلسفه انقلاب را بر نمی‌کند. حتی اگر دین یک فلسفه بود - و عمل نشود - ریسنهای * آن چنان است که کوی هست - واژه کلیدی انقلاب است نه دین و چه اسلامی، چه مسیحی، چه بودایی، چه یهودی، یا هبر دین دیگری. آنچه کف کرد تا غلیانهای انقلابی بعد از جنگ دوم جهانی در اروپای غربی به انقلاب بلوغ نیاید، اختلاط دین با انقلاب اجتماعی بود، که اولی فقط رقیق شدن دین را موجب شد.

مارکس مذهب ستمگر را از مذهب ستم دیده که وی ندایش را بعنوان آه مخلوق ستم دیده، قلب جهان بی قلب شناسایی کرد، متمایز نمود. رفع مذهب بعنوان خوشحالی موعوم مردم، بمنزله درخواست خوشحالی واقعی آنهاست. . . از اینرو وظیفه عاجل فلسفه‌ای که در خدمت تاریخ است عریان کردن از خود بیگانگی انسان میباشد. دست‌یابی به آزادی و خوشحالی واقعی بمعنی استعاله واقعیتی بود که جنین از خود بیگانگی انسانی را ضروری می‌سازد. و بنا بر این بدست آوردن آزادی واقعی، چیزیکه در تمقیب خمینی، کسی که کرنش مذهب بجای فلسفه را عمل کرده، میباشد نه تنها انبوحی از اشباح، بلکه یک غلیان انقلابی در حال جریان است. منظور من تروریست‌های نیست که خود را بسیار پیش از عمری حزب جمهوری اسلامی که قصد برفاکنندش را دارند بکام علی شریعتی نگاه شود به مارکسیسم و دیگر سفسطه‌های غربی، نوشته

مرک میفرستند . منظور اینست که آنچه باخیمنی مقابله میکند ، یک
 بیگاری ، درصدی ، تورم افسار گسیخته ، نارضایتی دهقانان و نیز
 کارگران ، غلبان انقلابی در حال جریان از یائین است .
 (باید یک کلام دیگر در مورد بسیها گفت . هیچکس حتی مجاهدین
 نمیتوانست تا این حد به حریم داخلی نزدیک شود . مخالفت در درون
 حزب جمهوری اسلامی ، در درون " سپاه پاسداران " وجود دارد . آنها
 مسئول " امنیت " بوده و تنها همانها میتوانند آن دسترس را داشته
 باشند .)

بخاطر آوردن نقاط اوج انقلاب بمعنی فراموش کردن اینکه اکنون به
 یک نقطه قهرقراعی رسیده نمیباشد . بین بست جنگ عراق - ایران باندازه
 پیروزی در آزادیها و استقلال داخلی اساسی نیست . انقلاب فستوران
 صمودی بنیادین خود را داشت ولی فاقد یک فلسفه انقلاب بود و نمی
 توانست راه ناعوار آزادی کامل و نیز همبستگی با تمام آنها را که در سراسر
 جهان آرزوی دنبال کردن راهنمایشی داشتند را مکسوف نماید . آنچه
 مورد نیاز میباشد پروا نندن تشریحی ای است که مرکز خود را از فعلیت
 که دیگر نمیتواند از تشریح جدا باشد ، جدا نکند .

بست چنان مقصدی ، بست متحد کردن یک فلسفه انقلاب با یک
 انقلاب بالفعل است که آن آمریکای دیگر ، آن آمریکای روح - گزایش
 انقلابی مارکسیست هومانیتیستی که بیانگر آنست - کوشیده . اینست آنچه
 ما را به دنبال کردن شکوفایی انقلاب ایران و همبستگی با آن هدایت
 نمود . ما با شما یکی هستیم . ما هر آنچه در توان داریم برای کمک به نمود
 آزادی بکارخواهیم برد . مبارزه ادامه دارد ، رایسا

[متن فارسی مطلب فوق برای اولین بار در " انقلاب و آزادی " ، ۳ ، پانزدهم ، ۶
 منتشر شد .]

7736

یک تریلوژی انقلاب

نوشته :
رایا دونایفسکایا



روزا لوکزامبورگ، آزادی زن و فلسفه انقلاب مارکس
مارکس و آزادی از ۱۷۷۶ تا امروز

فلسفه و انقلاب از هگل تا سارتر و از مارکس تا ماو

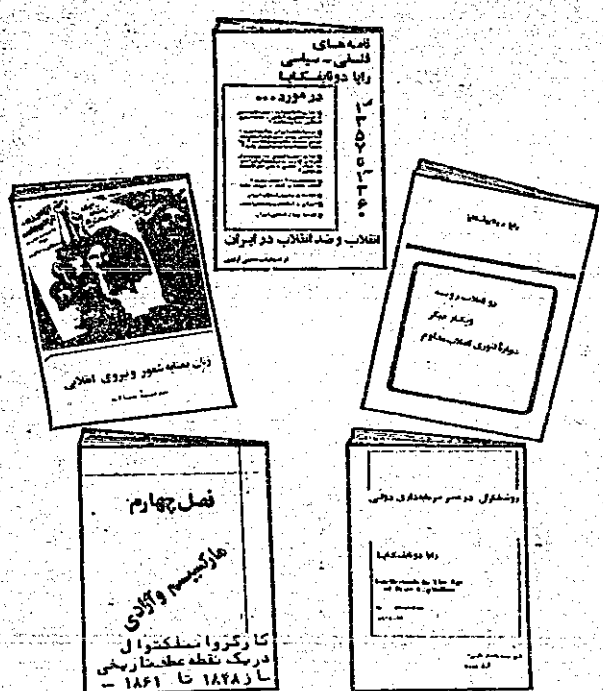
در حالیکه مارکس و آزادی که با فضا نشی بر ۲۰۰ سال جنبش ازیراشیک - از ۱۷۷۶ تا امروز - استوار است ، هم رسته های آمریکایی و هم سبب اصلی "هومانسم تروین" مارکس را مکتوب میکنند ، فلسفه و انقلاب با مارا فریتن رسته های فلسفی مارکس هم در دیالکتیک های و هم در جنبش انقلابی زمان او ، این نیروهای انقلاب - کارگران ، زنان ، جوانان و زنان - را به عنوان شعور عصر مارکس شمارد . مارکسست - هومانسم با دنبال کردن ۲۰ سال جنبش از برانسیک به تئوری در عصر ما و همپای آن با آن توسط تکاملی تئوریک در همان سه دهه . از طریق مکتوب کردن جاده های "دهه" ۱۹۸۰ در "لحظات تروین" دهه "آخریات مارکس" مقاله خواهی این "لحظات تروین" مارکس را "ملاقات کرد" استیست . جنبش جاده ای ، این سرراهی انقلاب - چه در تولید یک نسل کاملاً جدید از انقلابیون ، نتیجه تبدیل آزادی زن از یک ایده که زمانی فرا رسیده یک جنبش ، با در ظهور یک جهان نوم کاملاً جدید - است که محتوی کتاب روزا لوکزامبورگ ، آزادی زن و فلسفه انقلاب مارکس را فرم میدهد . این اثر مارکسستهای بعد از مارکس را سقاییه سخنرانی تا سه مارکسسم مارکس برگردند . وقتیکه جهان امی تحت تهدید انقلابی خود تمدن سر - مسرد لازم است که نه فقط آنچه موجود است را رد کند بلکه آینده هومانستی انقلابی ای که در سطح حال وجود دارد را همان شانس

قابل استیاع از : انجمن آزادی
ESA POBOX 07101 DETROIT, MI 48207 USA
بها هر کتاب ۱۰/۹۵ دلار ، تریلوژی (هر سه) ۲۷/۰۰ دلار
(به زبانهای فرانسه ، آلمانی و انگلیسی)

7737

آثار رایا دونایفسکایا

به فارسی



تهران، زمستان ۵۷
چاپ "جمعیت آزادی"

بهای هر یک از جزوات ۲ دلار
برای دریافت جزوات یا
انجمن آزادی تماس بگیرید

7738

آرشیوهای

مارکسیست هومانيسم از ۱۹۲۹ تا امروز

منشاء و انکشافش در ایالات متحده
کلیات ۷۰۰۰ صفحهای رایادونا یفسکا یا
سرروی میکروفیلیم
برای دریافت جزوه، راهنمای آرشیو یا
مأمانی بگیریید

فرم اشتراک

 انقلاب و آزادی

ارکان انجمن آزادی

اشتراک سالانه ۶ دلار

نام.....

آدرس.....

E&A , P.O. BOX 07101
Detroit, Mich., 48207 USA

7739

حرفها و نظرات خود را برای ما بفرستید



7740



ORIGINAL COVER TO THE FIRST EDITION.
1959

E&A
P.O. BOX 07101
Detroit, Mich. 48207, USA

انقلاب و آزادی

7741

۷۷۴۱